

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.KitaboSunnat.com

موضوع: یوسف بن یحیی، ۱۵۷-ق.
Abi Mikhnaf, Luṭ ibn Ya...
عنوان قرارداد: مقتل الحسين عليه السلام: فارسی-عربی
عنوان و نام پدیدآور: ترجمه وقعة الطف: یوسف بن یحیی، زکی مقلتل الحسين عليه السلام ابو مخنف /
تحقیق محمد هادی یوسفی غروی؛ ترجمه محمد صادق روحانی.
مشخصات نشر: قم: مؤسسه تنظیمی و نشری، کتاب طه، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص، ۱۷×۲۴ م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۴-۳۳۴-۴۳-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیما
یادداشت: کتابنامه ۳۴
یادداشت: نمایه
موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق
موضوع: Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680
موضوع: حسین بن علی عليه السلام، امام سوم، ۶۸۴ ق
موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam III , 625-680
شناسه افزوده: یوسفی غروی، محمد هادی، ۱۳۲۷-
شناسه افزوده: Yusufi Gharawi, Muhammad Hadi
شناسه افزوده: روحانی، محمد صادق، ۱۳۵۶، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۷۰۴۱۲ الف/۵/۴۱ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۶۰۴۵۴



کتابخانه

ترجمه وقعة الطف
بازسازی مقتل الحسین ابومسلم (۱۵۷ق)

کهن ترین روایت از واقعه کربلا

محمد هادی یوسفی غروی
ترجمه: محمد صادق روحانی



کتاب طه

قم: بلوار معلم، مجتمع ناشران،
طبقه سوم، واحد ۳۱۴
دفتر انتشارات: ۰۲۵ ۳۷۷ ۴۴ ۶۲۴
دورنویس: ۰۲۵ ۳۷۷ ۴۳ ۶۲۴
فروشگاه (کتابسرای طه): ۰۲۵ ۳۷۸ ۴۸ ۳۲۶
ketabtaha.com ketabtaha@gmail.com
@tahabooks instagram.com/ketabtaha

ترجمه وقعة الطّف

بازسازی مقتل الحسین ابو مخنف

کتاب تریب روایت از واقعه کربلا

هادی یوسفی غروی

ترجمه: محمد صادق روحانی

ناشر: کتاب طه

• ویراستاری: احمد ناظم، سید محمد صفوی، محمد مهدی معزی

• طراحی جلد: اکرم صادقی

• خط جلد: عبداللّه مسزاده

• طراحی جلد: مؤسسه فرهنگی طه (سیدعلیرضا صالحی معصومه کرم زار)

• چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷

• لیتوگرافی: تاب

• چاپ: باقری

• صحافی: معصومیه (جوهری)

• شمارگان: ۲۵۰۰ جلد

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۴-۴۳-۲

همه حقوق این اثر محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار، اقتباس و تلخیص تمام یا قسمتی از این کتاب به هر صورت (چاپ، کپی، صوت، تصویر و انتشار در فضای مجازی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است و به موجب «قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان» پیگرد قانونی دارد.

سخن‌ناش

پس از ۴۰۰ سال، واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش همچنان منشأ الهام مسلمانان و به‌ویژه شیعیان و ایرانیان است. حتی بسیاری از آزادگان سیرمسلسل، نیز آرمان حسین بن علی علیه السلام همدل و همراهند.

در این میان دستیابی به روایتی معتبر از ماجرای عاشورا همواره دغدغه خاطر علاقه‌مندان و محققان بوده است. اگر منابع متأخر، دستخوش تحریف‌ها و افزوده‌ها باشند، کدام منبع کهن می‌تواند به ما روایتی نسبتاً درست و واقع‌بینانه از حوادث کربلا ارائه کند؟

کتاب مقتل الحسين ابو مخنف - به روایت طبری و دیگران - بی‌تردید مهم‌ترین منبع کهن واقعه عاشورا است. کتابی که به واسطه ترجمه وقعة الطف - که بازسازی متن مفقود کتاب ابو مخنف است - می‌تواند اطمینان داشت که به ساختار و محتوای اصلی کتاب مقتل الحسين دست یافته‌ایم.

کتاب وقعة الطف حاصل تحقیق مؤلف احمد اسناد محمد هادی یوسفی غروی است که در اصل به زبان عربی منتشر شده و در پایان آخرین جزو منابع اصلی مطالعه و بررسی قیام امام حسین بوده است. تسلط مؤلف بر استفاده از منابع گوناگون و اطلاعات گسترده ایشان، اثری معتبر و اصیل را پیش روی خوانندگان و پژوهشگران نهاده است.

ترجمه عالمانه این کتاب، مرهون تلاش‌ها و دقت مترجم سرامی آق‌آقا محمدصادق روحانی است که بدون همراهی‌ها و همکاری مجدانه ایشان، این ترجمه صورت فعلی را نمی‌یافت.

ویراستاران اثر و همکاران بخش آماده‌سازی و تولید در مؤسسه فرهنگی طه از هیچ کوششی برای بهتر شدن این کتاب دریغ نکردند. از همه آنها به‌ویژه آقایان سید علیرضا صالحی، احسان احمدی، مهدی گلزاری، محمدحسین صالحی و علیرضا سالوند کمال تشکر را داریم.

فهرست اجمالی

بخش اول: مقدمات

۱۷	مقدمه به حجم
۴۵	پیشگفتار، راز

بخش دوم: متن کتاب وقعة الطف

۸۱	امام حسین <small>علیه السلام</small> در مدینه
۹۳	امام حسین <small>علیه السلام</small> در کربلا
۹۹	ورود مسلم به کربلا
۱۳۱	خروج امام حسین <small>علیه السلام</small> از کربلا
۱۳۹	منزلگاه‌های بین راه
۱۵۷	خروج ابن سعد برای جنگ با امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۶۷	یورش ابن سعد به امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۷۱	حوادث شب عاشورا
۱۷۷	صبح روز عاشورا
۱۸۵	شروع نبرد
۲۱۹	أسرا در مجلس ابن زیاد
۲۲۳	حرکت سرها و أسرا به سوی شام
۲۲۹	اهل بیت در مدینه
۲۳۳	اولین زائر امام حسین <small>علیه السلام</small> از کوفیان

بخش سوم: فهرست‌ها و پیوست‌ها

۲۴۱	فهرست اعلام و شرح حال آنها
۳۰۵	فهرست اسامی قبایل
۳۰۷	فهرست مکان‌ها
۳۱۵	فهرست آیات
۳۱۷	فهرست احادیث
۳۱۹	فهرست ضرب‌المثل‌ها
۳۲۱	فهرست اشعار
۳۳۱	پیوست: تطبیق شماره روایات تاریخ طبری و وقعة الطف
۳۳۷	فهرست منابع

فهرست تفصیلی

بخش اول: مقدمات

۱۷	مقدمه	۳
۱۹	۱. گزارش روایات طبیری	۱۹
۱۹	الف) روایات طبیری و اوایان آن	۱۹
۲۲	ب) ویژگی روایات طبیری	۲۲
۲۳	ج) مقتل‌ها، تألیف شده بر روایات طبیری	۲۳
۲۴	۲. گزارش روایات ابومخنف	۲۴
۲۴	الف) تعداد روایات ابومخنف	۲۴
۲۴	ب) مشایخ ابومخنف	۲۴
۲۵	ج) راویان وقایع	۲۵
۲۶	د) دسته‌بندی روایات بر اساس سند	۲۶
۳۲	ه) دسته‌بندی روایات بر اساس میزان نقل	۳۲
۳۳	۳. گزارش تألیف و بازسازی متن	۳۳
۳۳	الف) روش علمی بازسازی متن	۳۳
۳۵	ب) نکاتی درباره متن تألیفی وقعة الطف	۳۵
۳۸	۴. گزارش نشر	۳۸
۳۹	۵. گزارش ترجمه	۳۹
۳۹	الف) گزارشی از ترجمه‌های دیگر	۳۹
۴۱	ب) ویژگی‌های این ترجمه	۴۱
۴۱	ج) امتیازات ترجمه	۴۱
۴۵	پیش‌گفتار مؤلف	۴۵
۴۷	کربلا	۴۷
۴۹	ابومخنف	۴۹
۵۱	گزارش‌های طبیری از خاندان ابومخنف	۵۱
۵۲	گزارش‌های نصر بن مزاحم منقّری از خاندان ابومخنف	۵۲
۵۴	نوشته‌های ابومخنف	۵۴
۵۵	مذهب ابومخنف و وثاقت او	۵۵
۵۷	هشام کلیبی	۵۷

۵۹	مقتل منسوب به ابومخنف
۶۰	اشتباه‌های بزرگ مقتل منسوب به ابومخنف
۶۴	سندهای ابومخنف
۶۵	فهرست شماره ۱
۶۵	فهرست شماره ۲
۶۸	فهرست شماره ۳
۶۹	فهرست شماره ۴
۷۲	فهرست شماره ۵
۷۵	فهرست شماره ۶

بخش دوم: متن کتاب وقعه الظف

۸۱	امام حسین در مایینه
۸۱	وصیت معاویه
۸۳	مرگ معاویه
۸۴	نامه یزید به ولید
۸۵	مشورت با مروان
۸۶	پیک بیعت
۸۷	امام حسین نزد ولید
۸۹	امام حسین در مسجد مدینه
۹۰	واکنش محمد حنفیه
۹۱	بیرون رفتن امام حسین از مدینه
۹۱	واکنش عبدالله بن عمر
۹۳	امام حسین در مکه
۹۳	امام حسین در راه مکه
۹۳	عبدالله بن مُطیع عَدَوی
۹۳	حسین در مکه
۹۴	نامه‌های کوفیان
۹۶	جواب امام حسین
۹۶	سفر مسلم
۹۷	نامه مسلم به امام حسین از بین راه و جواب ایشان
۹۹	ورود مسلم به کوفه
۱۰۱	نامه امام حسین به بصریان
۱۰۲	خطبه ابن‌زیاد در بصره
۱۰۳	ورود ابن‌زیاد به کوفه
۱۰۴	خطبه ابن‌زیاد هنگام ورود به کوفه

۱۰۵	انتقال مسلم از خانه مختار به خانه هانی
۱۰۵	جاسوسی معقل شامی از مسلم
۱۰۶	مشورت برای ترور ابن زیاد
۱۰۸	ورود معقل بر مسلم
۱۰۸	حضار هانی به حضور ابن زیاد
۱۰۸	دعوت هانی به مجلس ابن زیاد
۱۱۲	قیام مسلم
۱۱۳	حضور نرگان کوفه نزد ابن زیاد
۱۱۴	بیم امان برگردان کوفه برای سرشکستگی مسلم
۱۱۵	شهادت مسلم
۱۱۶	واکنش ابن زیاد
۱۱۷	خطبه ابن زیاد بعد از تنگی مسلم
۱۱۸	واکنش مختار
۱۱۹	صبح روز بعد
۱۱۹	رفتن محمد بن اشعث برای جنگ با مسلم
۱۲۰	پرتاب آتش و سنگ و امان در نزد مسلم
۱۲۱	اسارت مسلم با فریب امان
۱۲۱	وصیت مسلم به ابن اشعث
۱۲۲	مسلم جلوی درب قصر
۱۲۳	وصیت مسلم به عمر بن سعد
۱۲۴	مسلم در مقابل ابن زیاد
۱۲۵	کشتن مسلم
۱۲۶	کشتن هانی بن عروه
۱۲۷	کشتگان بعد از مسلم و هانی
۱۲۸	فرستادن سرها نزد یزید
۱۳۱	خروج امام حسین <small>علیه السلام</small> از مکه
۱۳۱	گفت وگویی ابن زبیر با امام <small>علیه السلام</small>
۱۳۲	گفت وگویی اول با ابن عباس
۱۳۳	گفت وگویی دوم با ابن عباس
۱۳۴	گفت وگویی عمر بن عبدالرحمن مخزومی
۱۳۴	آخرین گفت وگویی ابن زبیر با امام <small>علیه السلام</small>
۱۳۵	واکنش عمرو بن سعید أشدق
۱۳۶	[نامه عبدالله بن جعفر]
۱۳۹	منزلگاه های بین راه
۱۳۹	تنعیم

۱۳۹	صَفاح
۱۴۰	حاجِر
۱۴۱	برکه‌ای از برکه‌های عرب
۱۴۲	ریمیّه
۱۴۲	پیوستن زُهَیر بن قَین به امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۴۳	[دستگیری و کشته شدن عبدالله بن بُقَطَر جمَیری]
۱۴۴	زَرود
۱۴۴	بِالِه
۱۴۵	بِالِه
۱۴۶	شَراف
۱۴۶	ذو حُسم
۱۴۷	خطبه‌ای دیگر از امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۴۹	بَیضَه
۱۵۰	عَدیب الِهجانات
۱۵۱	قصر بنی مُقاتِل
۱۵۳	نینوا
۱۵۵	خروج ابن سعد برای جنگ با امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۵۷	نامه عمر بن سعد به ابن زیاد و جواب او
۱۶۰	دیدار ابن سعد با امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۶۰	نامه دوم عمر بن سعد به عبیدالله بن زیاد
۱۶۱	جواب نامه دوم
۱۶۲	ورود شمر با نامه نزد عمر بن سعد
۱۶۳	امان نامه ابن زیاد برای عباس و برادرانش
۱۶۴	ممانعت از رسیدن آب به امام حسین <small>علیه السلام</small> و یارانش
۱۶۴	یورش ابن سعد به امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۶۷	حوادث شب عاشورا
۱۷۱	خطبه امام حسین <small>علیه السلام</small> در شب عاشورا
۱۷۱	واکنش بنی هاشم
۱۷۲	واکنش یاران
۱۷۲	امام حسین <small>علیه السلام</small> در شب عاشورا
۱۷۳	امام حسین <small>علیه السلام</small> و یارانش در شب عاشورا
۱۷۴	صبح روز عاشورا
۱۷۷	خطبه اول امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۷۸	

۱۸۰	خطبه زُهَیر بن قَین
۱۸۲	توبه حُرَبن یزید ریاحی
۱۸۳	خطبه حُرَبن یزید ریاحی
۱۸۵	شروع نبرد
۱۸۶	حمله اول
۱۸۷	کرامت و هدایت
۱۸۸	مباهله بُریر و شهادتش
۱۹۱	حمله
۱۹۱	شهادت مسویان عوشجه
۱۹۲	حمله سوم
۱۹۳	حمد و مبارزاتی یاران امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۹۴	حمله چهارم
۱۹۵	آمادگی برای نبرد
۱۹۶	شهادت حبیب بن مظاهر
۱۹۷	شهادت حُرَبن یزید ریاحی
۱۹۷	نماز ظهر
۱۹۸	شهادت زُهَیر بن قَین
۱۹۸	شهادت نافع بن هلال جَمَلی
۱۹۹	شهادت دو برادر غفاری
۱۹۹	شهادت دو جوان جابری
۲۰۰	شهادت حنظله بن اسعد شیبامی
۲۰۱	شهادت عباس بن ابی سَیب شاکری و آزادشده اش شَوَدَب
۲۰۲	شهادت ابوشعثاء یزید بن زیاد کندی
۲۰۳	شهادت چهار مرد
۲۰۳	شهادت شَوَید خَثَعَمی و بشیر خَضَرَمی
۲۰۴	شهادت علی اکبر
۲۰۵	شهادت قاسم بن حسن <small>علیه السلام</small>
۲۰۶	شهادت عباس بن علی و برادرانش
۲۰۷	شهادت شیرخواره امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۰۷	شهادت دو فرزند عبدالله بن جعفر
۲۰۸	شهادت خاندان عقیل
۲۰۸	شهادت فرزندان امام حسن <small>علیه السلام</small>
۲۰۹	نبرد امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۱۲	به خاک افتادن امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۱۳	غارت خیمه ها

۲۱۵	تاختن اسب بر پیکر امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۱۵	بردن خاندان امام حسین <small>علیه السلام</small> به کوفه
۲۱۶	سر امام <small>علیه السلام</small> نزد عبیدالله بن زیاد
۲۱۹	أسر و مجلس ابن زیاد
۲۲۱	موضع گیری عبدالله بن عقیف
۲۲۳	حرکت سرها و اسرا به سوی شام
۲۲۹	اهل بیت مدینه
۲۳۳	اول زائر امام حسین <small>علیه السلام</small> از کوفیان

بخش سوم: فهرست ها و پیوست ها

۲۳۷	فهرست اعلام شرح حال آنها
۳۰۵	فهرست اسامی
۳۰۷	فهرست مکان ها
۳۱۵	فهرست آیات
۳۱۷	فهرست احادیث
۳۱۹	فهرست ضرب المثل ها
۳۲۱	فهرست اشعار
۳۳۱	پیوست: تطبیق شماره روایات تاریخ طبری و وقعة الطف
۳۳۷	فهرست منابع

بخش اول

مفردات

www.ketab.ir

مقدمه مترجم

واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و خویشان و یاران باوفایش از همان دوران، مورد توجه جامعه اسلامی بود و تلاش های فراوانی برای ثبت و ضبط آن انجام گرفته است. قیام مختار و حکومت او نقش بسزایی در یادآوری و به یادسپاری این واقعه داشته است. پس از برافتادن امویان و شروع حکومت عباسیان، داستان رشادت های شهیدان کربلا بیش از پیش گفته و نوشته شد. در این دوران اولین نقل ها عرضه شد و برای تاریخ به یادگار ماند. از این میان آنچه اینک از آن مهلت به جا مانده است، نقل های طبری از هشام کلبی از ابومخنف است. حجم بالای روایات ابومخنف در تاریخ طبری با توجه به گستره وسیع اطلاعات او، نشان از اعتماد و اعتنای طبری به این روایات است. این نقل ها خمیرمایه بسیاری از کتاب های تاریخ بعد از طبری است.

پس از شروع حکومت صفویان در ایران، مقتل نویسی و پرداختن به تاریخ کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام دوباره رونق گرفت. اما این بار به دلایلی این روند نه به اندازه دوره های پیشین، بلکه با افزوده هایی همراه شد. شرح این دلایل، داستان مبسوطی است که از حوصله این مقدمه خارج است. پس از انقلاب اسلامی ایران رویکردهای انتقادی به تاریخ نگاری واقعه کربلا از سوی موافقان و مخالفان گسترش یافت. این حرکت مبارک تا حدودی به پیرایش تاریخ این واقعه مهم و تأثیرگذار از افزوده ها و دروغ پردازی ها کمک کرد. یکی از این تلاش ها، احیا و جمع آوری نقل های ابومخنف از این واقعه است؛ به ویژه اینکه این نقل ها از سوی فرد ناشناسی مورد دستبرد و تحریف قرار گرفته و با عنوان مقتل الحسین علیه السلام بارها و بارها چاپ و ترجمه شده است. این کتاب انگیزه نگارش کتاب هایی دیگر با همان بن مایه، ولی بدون افزوده و پیرایه شده است. یکی از این کتاب ها، کتاب

وقعه‌الطف لأبي مخنف نوشته استاد محمدهادی یوسفی غروی است. این کتاب علاوه بر جمع‌آوری نقل‌های ابومخنف از تاریخ طبری، به ترتیب، تنظیم، تصحیح و نهایتاً توضیح و شرح نقل‌ها و نیز اعلام شاخص واقعه کربلا پرداخته است.

کتاب وقعه‌الطف پیش از این سه بار به فارسی ترجمه شده است. ترجمه حاضر سعی کرده شاکله و ساختار علمی کتاب را حفظ کند و در ترجمه متن امانت‌دار باشد. تمامی متن، از جمله پیش‌گفتار مؤلف محترم و پاورقی‌های توضیحی مشمول این امانت‌داری است. البته برپین ترجمه با جدا کردن توضیحات مؤلف محترم درباره اعلام که در پاورقی متن آمده است و سامان دادن آنها در فهرست اعلام، به تجمیع این توضیحات و سهولت دست‌یابی به آنها کمک کرده است. برخی از الفاظ و عبارات‌ها که توضیحی درباره آنها در متن عربی وجود ندارد، توسط مترجم شرح داده و ابهام آن زدوده شده است. شماره‌گذاری روایات متن، حرکت‌گذاری اسامی، مراجعه به اکثر منابع، نگارش مقدمه‌ای برای توضیح بیشتر نقل‌ها، چاپ‌ها و ترجمه‌های کتاب و تنظیم فهرست‌های گوناگون برای متن نقل‌های ابومخنف تلاش‌های دیگری از سوی مترجم برای استفاده بهتر و بیشتر خوانندگان است و از مزایای این ترجمه به شمار می‌رود.

طبری در تاریخ خود موضوع مرگ معویه، بیعت بصره، قیام امام حسین علیه السلام و وقایع پس از آن را از منابع مختلفی روایت کرده است. یکی از این منابع، کتاب هشام بن محمد بن سائب کلبی است. این کتاب نیز به نوبه خود منابعی دارد که یکی از آن منابع، روایات ابومخنف لوط بن یحیی آزدی غامدی (۱۵۷ق) است. مؤلف گرانقدر کتاب استاد محمدهادی یوسفی غروی روایات ابومخنف را - به عنوان کهن‌ترین گزارش تاریخی موجود از واقعه کربلا - دست‌مایه نگارش و تألیف کتاب وقعه‌الطف قرار داده است.

در سال‌های اخیر بازسازی متون کهن از دست‌رفته محل توجه محققان بوده است. این فعالیت علمی گرچه تا حدودی پیشینه تاریخی دارد، ولی هیچ‌گاه به صورت قاعده‌مند ارائه نشده بود. به گمان قریب به یقین زمانی که مؤلف کتاب مشغول جمع‌آوری و ترتیب مطالب کتاب وقعه‌الطف بودند، یعنی شاید بیش از ۵۰ سال پیش از این بازسازی متون مفقود ایران کاری متداول نبود. بنا بر گفت‌وگوهای شفاهی با مؤلف، انگیزه ایشان برای تألیف کتاب که از پیش‌گفتار ایشان نیز قابل برداشت است انتشار کتابی تحریف‌شده با عنوان مقتل الحسین علیه السلام منسوب به ابومخنف بوده است.^۱ ایشان به یاد می‌آوردند که جرعه اولیه

۱. مؤلف در پیش‌گفتار با عنوان «مقتل منسوب به ابومخنف» توضیحاتی در معرفی این کتاب و دلایل تحریفی بودن آن آورده‌اند.

تألیف کتاب، توسط شهید بزرگوار آیت الله سید اسدالله مدنی تبریزی در یکی از مجالس خطابه در نجف اشرف مطرح شده است. تألیف وقعة الطف سال‌ها به طول انجامید و در نهایت در سال ۱۳۶۷ش متن عربی این کتاب منتشر و از همان ابتدا مورد توجه واقع شد.

الف در پیش‌گفتار مفصل خود بر کتاب، مطالب علمی مورد نیاز برای شناخت ابومخنف و روایاتش را در اختیار خواننده قرار داده است. انگیزه مترجم از نگارش گفتار حاضر تکمیل پیش‌گفتار مؤلف، نقد برخی از روش‌ها و نظرات ایشان و بیان توضیحاتی جدید درباره موضوع است. سعی شده است نکته‌ای تکراری بیان نشود و تا حد امکان به کلام مؤلف ابداع داده شود.

در مقدمه چهار پنج مطلب بررسی خواهد شد: ۱. گزارش روایات طبری؛ ۲. گزارش روایات ابومخنف؛ ۳. گزارش تألیف و بازسازی متن؛ ۴. گزارش نشر؛ ۵. گزارش ترجمه.

۱. گزارش روایات طبری

در این بخش به سه موضوع می‌پردازیم: ۱. روایات طبری و راویان آن؛ ۲. ویژگی روایات طبری؛ ۳. مقاتل تألیف شده بر پایه روایات طبری.

الف) روایات طبری و راویان آن

طبری در کتاب تاریخ خود، همه ۲۰۱ روایت بخش مربوط به واقعه کربلا را از ۱۱ راوی روایت کرده است (طبری ۵: ۳۲۲-۴۷۰). در اینجا سعی کرده‌ایم نخست تمام روایات هر راوی را مشخص کنیم؛ سپس میزان حجم روایات هر راوی نسبت به کل متن روایات را بیان کنیم؛^۲ و سرانجام راوی را معرفی کرده، با توجه به سال وفات او به این نکته دست یابیم که آیا روایت مستقیم طبری از وی ممکن و محتمل بوده است یا نه.

۱. نکاتی که در این بخش ارائه می‌شود حاصل مطالعه، دقت و بررسی بخش اندکی از تاریخ طبری است. ممکن است بتوان این بخش را الگویی از تمام کتاب طبری دانست و شاید هم نتوان با اطمینان این موارد را به دیگر بخش‌های آن کتاب تعمیم داد. به علاوه ممکن است پژوهشگری که سراسر کتاب را کاویده، به نکاتی بیش از این دست یافته باشد و نیز برای برخی اشکالات مطرح، پاسخی درخور داشته باشد.

۲. عددهایی که در خصوص حجم متن و درصد آن آورده‌ایم تقریبی و براساس شمارش تعداد کلمات این روایات است. مقدار اندکی از حجم کل متن مربوط به سخنان خود طبری است. از این جهت متن را ترکیبی از سخنان طبری و روایات او می‌دانیم.

ظاهر برخی روایات این است که راوی آن، یکی از مشایخ مستقیم طبری است؛ ولی با دقت مشخص می‌شود که روایت، معلق^۱ به روایتی دیگر است و آن راوی از مشایخ با واسطه طبری می‌باشد. سعی شده است در فهرستی که بعد از این ارائه می‌شود این دقت لحاظ شود که روایات معلق به اصل خود ارجاع داده شود و فقط نام کسانی که طبری بی‌واسطه از آنها روایت می‌کند به عنوان راوی آورده شود. البته این مطلب دو استثنا دارد: هشام بن محمد بن سائب کلبی و محمد بن عمر واقدی. این دو نفر در حدیث کتاب خود بهر بوده‌اند و طبری از کتاب آنها روایت کرده است. گرچه به نظر می‌رسد بین طبری و هر یک از ایشان نیز دو واسطه باشد که در مواردی دیگر به آنها اشاره شده است، ولی طبری خود اصرار دارد با اسناد به خود این دو نفر را کتاب‌شان روایت کند و نامی از واسطه‌ها نبرد.

روایات طبری از دو بخش عمده تشکیل شده است: ۱۳۴ روایت از هشام کلبی و ۶۷ روایت از ۱۰ راوی دیگر. روایات هشام کلبی نیز از دو بخش تشکیل شده است: ۱۱۶ روایت از ابومخنف و ۱۸ روایت از نه نفر دیگر. روایت موقوف^۲ راویانی که طبری از ایشان روایت کرده است از این قبیل است:

۱. هشام بن محمد کلبی: ۱۳۴ روایت از کتاب خود روایت شده است. این روایات کمی کمتر از ۸۲ درصد متن روایات از جهت حجم تشکیل می‌دهد. روایات ۱۰ نفر دیگر کمی بیشتر از ۱۸ درصد متن روایات است.

هشام این روایات را از ۱۱ نفر روایت کرده است. ۱۱۶ روایت از ابومخنف روایت کرده است که کمی کمتر از ۷۴ درصد از متن روایات می‌باشد. بعد از آن روایت از عوانه بن حکم نقل شده که کمی کمتر از پنج درصد از کل متن روایات است. پس از آن، سه روایت از پدرش محمد بن سائب کلبی ذکر شده که حجم آن کمتر از یک درصد از متن روایات است. در نهایت نیز هشت نفر که هر کدام یک روایت بیشتر ندارند و روایات آن مجموعه کمی بیش از دو درصد از متن روایات را تشکیل می‌دهد، نقل گردیده است.

با توجه به آنچه گفتیم، روایات هشام از ابومخنف ۱۱۶ روایت از ۲۰۱ روایت طبری ۸۲ درصد از متن روایات او می‌باشد. این حجم بالا نشانه اهتمام طبری به روایات ابومخنف است و گویای جایگاه مهم او در خصوص تاریخ کوفه می‌باشد.

۱. روایت «معلق» روایتی است که بخشی از ابتدای سند آن به جهت تکراری بودن حذف شده است و برای کشف آن باید به سند یا سندهای قبلی مراجعه شود.
 ۲. روایت موقوف روایتی است که سند آن به منبع اصلی خبر، خواه معصوم و خواه شاهد عینی، منتهی نمی‌شود.

۲. احمد بن زُهَیر: او ۲۲ روایت دارد. نام کامل او ابوبکر، احمد بن ابی حُثَیمَة زُهَیر بن حرب نسائی بغدادی است که در موارد متعددی واسطه بین طبری و علی بن محمد مدائنی است. پدرش در سال ۲۳۴ق از دنیا رفته است (سَمْعانی ۱۳: ۹۰-۹۱). پس او در طبقه اول است که طبری می‌توانسته از آنها روایت کند.

۳. حارث: او هشت روایت دارد. نام کامل او حارث بن محمد بن ابی‌أسامه تَمیمی (۱۸۶-۲۸۲ق) است. او در موارد فراوانی واسطه بین طبری و محمد بن سعد (۱۶۸-۲۳۰ق) است. (ابن جوزی ۱۲: ۳۵۰).

۴. عبدالله بن احمد بن شَبْوَه: او هشت روایت دارد. نام کامل او ابوعبدالرحمن، عبدالله بن احمد بن شَبْوَه تَمیمی (۲۵۶ق) است (ذهبی، تاریخ الإسلام: ۱۹: ۱۷۳).

۵. محمد بن حارث رازی: او هشت روایت دارد. شرح حالی از او نیافتیم. ولی ذهبی ذیل ترجمه عیسی بن جعفر ابن کوفه (۲۱۰ق) گفته است که محمد بن عمار از وی روایت کرده است (ذهبی، تاریخ الإسلام: ۱۴: ۳۲۱). پس او در طبقه‌ای است که طبری از آنها روایت می‌کرده است.

۶. محمد بن عمر واقدی: او هفت روایت دارد. نام کامل او ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد واقدی (۱۳۰-۲۰۷ق) است. روایات طبری از او بی‌واسطه نیست و یکی از واسطه‌های موجود در تاریخ طبری، حارث بن محمد بن سعد از او است.

۷. عمر بن شَبَه: او شش روایت دارد و واسطه بین طبری و علی بن محمد مدائنی است. نام کامل او ابوزید، عمر بن شَبَه (زید) بن عَبَّید بن زید نُمَیری بصری (۱۷۳-۲۶۲ق) است (ابن جوزی ۱۲: ۱۸۴). یک روایت که با تعبیر «در هارون بن مسلم» شروع شده است با روایات عمر بن شَبَه تشابه کامل دارد (نک: طبری ۵: ۲۵۹، ۱۸۱). در مورد روایت، هارون بن مسلم از علی بن صالح و او از عیسی بن یزید روایت کرده است. ما روایت مرسل را به روایت مُسَنَد ملحق کرده‌ایم. چرا که او ابوالحسن، هارون بن مسلم بن دُرْمُزج بصری (۱۹۰ق) است (ذهبی، تاریخ الإسلام: ۱۲: ۴۳۰).

۸. احمد بن ثابت رازی: او سه روایت دارد. نام کامل او ابویحیی، احمد بن ثابت رازی فَرَخَوَیه (۲۵۰ق) است (ذهبی، تاریخ الإسلام: ۱۸: ۳۷-۳۸).

۹. زکریا بن یحیی صَریر: او سه روایت دارد. احتمالاً او ابوعلی زکریا بن یحیی بن ایوب مدائنی مکفوف (۲۵۷ق) است (ذهبی، تاریخ الإسلام: ۱۹: ۱۴۳). این احتمال به جهت توصیف وی به «صَریر» و «مکفوف» است که هر دو به معنای «نابینا» هستند.

۱۰. حسین بن نصر: او یک روایت دارد و نام کامل او ابوعلی، حسین بن نصر بن مُعَارِک (۲۶۱ق) است (ابن جوزی ۱۲: ۱۶۵).

۱۱. عمرو بن علی: او یک روایت دارد. نام کامل او ابو حفص، عمرو بن علی بن بحرین کنیز باهلی بصری صیرفی فلّاس (۱۶۰-۲۴۹ق) است (ذهبی، تاریخ الإسلام ۱: ۳۷۷-۳۷۹). گزارش روایات ابو مخنف را پس از این خواهیم آورد.

ب ویژگی روایات طبری

با بررسی روایات طبری به چند خصوصیت برخوردیم:

۱. طبری گاهی از «یا» یا «حَدَّثَنِي» یا «حَدَّثَنَا» استفاده می‌کند و اگر از کتب افراد استفاده کرده یا راوی از مشایخ بی‌واسطه او نباشد، از تعبیر «قال»، «ذَكَرَ» و «حَدَّثُنِي» استفاده می‌کند.

۲. طبری در روایتی که در متن خبر را در میانه سند ذکر کرده است. عبارت او چنین است:

قال الحارث: قال ابن سعد: أخبرنا محمد بن عمر، قال: قُتِلَ الحسين بن علي عليه السلام في صفر سنة إحدى وستين و هو يومئذ ابن خمس و - مسين. حدثني بذلك أفلح بن سعيد، عن ابن كعب القرظي (طبری ۳: ۳۰۳).

البته مضمون روایت نیز از این جهت است که شهادت در ماه صفر می‌داند جالب توجه است.

۳. موارد فراوانی از تعلیق سند در روایات طبری وجود دارد. یک نمونه جالب آن تعلیق روایتی به روایتی در صفحات قبل از آن است (همه ۵: ۳۵۹ و ۳۸۱).

۴. طبری گاهی در میانه نقل خبری طولانی، یک روایت کوتاه را به مناسبت ذکر می‌کند و سپس بدون تذکره به ادامه روایت قبل می‌پردازد. این موارد ممکن است خواننده گمان کند بقیه روایت اول ذیل روایت دوم و با همان سند است (برای نمونه، همان ۵: ۳۵۲-۳۵۵).^۱ این موارد بسیار مخفی هستند. بر طبری لازم بود در این موارد توضیحی ذکر می‌کرد. گاهی فقط گفته است: «و قال». که این مقدار نیز مبهم و ناکافی است.

۱. در این صفحات، روایتی طولانی از محمد بن بشر همدانی روایت شده است. در پایان صفحه ۳۵۳ طبری از ابو مخنف از ابو مخارق راسبی روایتی چند سطر را نقل کرده است. نشانه اینکه ادامه نقل، مربوط به روایت محمد بن بشر است، عبارتی است که در پایان صفحه ۳۵۵ آمده است: «فقال الحجاج بن علي: فقلت لمحمد بن بشر: فهل كان منك أنت قول؟ فقال: إن كنت لأحب أن يعز الله أصحابي بالظفر وما كنت لأحب أن أقتل، و كرهت أن أكذب» (برای نمونه نک: طبری ۵: ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۹۸، ۴۵۳، ۴۵۵). البته این تذکر مقداری است که نویسنده این مقدمه به آن پی برده است و برخی از این موارد را مؤلف محترم نیز داده است.

۵. در مواردی طبری روایتی را با سندی شروع می‌کند و پس از ذکر بخش ابتدایی روایت، سندی دیگر می‌آورد و سپس روایت را ادامه می‌دهد؛ مانند روایت حسین بن نصر و محمد بن عمار رازی (همان ۵: ۳۹۱) و روایت عبدالله بن عاصم فائشی و حارث بن حصیره (همان ۵: ۴۱۸). در این گونه موارد، باید روایت را با دو سند نقل کرد.

۲.۱. مقتل‌های تألیف‌شده بر پایه روایات طبری

۱. مقتل ابی مخنف، جمع‌آوری شیخ عبدالمولی طریحی، یکی از نوادگان شیخ فخرالدین طریحی صاحب جمع البیاضین، مکتبه حیدریه، نجف اشرف (یوسفی غروی، مصاحبه، ۲۹۹).

۲. کتاب مقتل الحسین (علیه السلام) با تعلیقات حسن غفاری که در چاپخانه علمیه در سال ۱۳۹۸ ق. چاپ شده است. میرشریفی در مقاله‌ای با عنوان «ابومخنف و سرگذشت مقتل وی» این روایت را بررسی کرده می‌گوید: این کار تنها استخراج روایات ابومخنف از تاریخ طبری است و ویرسی تحقیقی و علمی خاصی ندارد. اضافه بر این، اشکالاتی در همین استخراج هم وجود دارد که ایشان به آن اشاره کرده‌اند (میرشریفی: ۳۷). مؤلف وقعة الطف نیز اظهار می‌کند که این کتاب جنبه استخراج دارد و جنبه تحقیقی و علمی ندارد (یوسفی غروی، مصاحبه، ۳۰۰). ایشان همچنین در مصاحبه‌ای گفته‌اند: «سال‌ها پیش از انتشار این اثر این جانب در نجف صرف مسعور کار بر روی روایت ابومخنف و تألیف وقعة الطف بودم» (همان، مصاحبه، ۲۹۹).

۳. قیام جاوید (مقتل الحسین ابومخنف)، ترجمه و تصحیح حجت‌الله جودکی، مؤسسه فرهنگی-انتشاراتی تبیان، چاپ اول: ۱۳۷۷ ش، ۱۴۰۰ ه. ق.

این کتاب هم به نوعی استخراج روایات ابومخنف از تاریخ طبری است. البته اصل متن عربی نیامده؛ ولی به همان ترتیب روایات ترجمه شده است. این کتاب مقدمه‌ای ۱۸ صفحه‌ای دارد که خواندنی و سرشار از مطالب بدیع است. با خواندن این مقدمه به ذهن می‌رسد که نویسنده، مقدمه را ناظر به پیش‌گفتار کتاب وقعة الطف نوشته است. این نکته با توجه به مطالب مقدمه و تصریح ایشان در آخر مقدمه به مطالعه کتاب وقعة الطف تأیید می‌شود. این کتاب مقدمه دیگری نیز از سید محمد مهدی جعفری دارد که بیشتر مطالب آن مربوط به نسخه تحریف‌شده مقتل ابومخنف و اشکالات آن است.

کتاب قیام جاوید چند خصوصیت دارد:

الف. استخراج به دقت انجام شده است.

ب. فهرستی از سندهای روایات ابومخنف تهیه و تنظیم شده است.

ج. روایات ابومخنف شماره‌گذاری شده و تا ۱۱۳ روایت ثبت شده است.

- د. بررسی های سندی در مقدمه انجام شده است.
- محمد اسفندیاری به سه مقتل دیگر نیز اشاره کرده است که موفق به یافتن آن نشدیم:
۴. شهادة الحسين عليه السلام في تسلسلها التاريخي من المنطلق حتى المقتل، تدوين: سيد محمد حسين حسینی جلالی، عمان: دار الياقوت، چاپ سوم، ۱۴۲۵ق.
۵. نصوص من تاريخ أبي مخنف، كامل سلمان جُبوري، بيروت: دار المحجة البيضاء و دار الرسول الأكرم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق (اسفندیاری: ۴۵).
۶. اسفندیاری، سید جمیلی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۶ق.
۷. وقعة الظف که پس از این مفصل درباره آن سخن خواهیم گفت.

۲. گزارش روایات ابومخنف

- در این بخش به پنج مطلب حواهم پرداخت: ۱. روایات ابومخنف؛ ۲. مشایخ ابومخنف؛ ۳. روایان وقایع؛ ۴. دسته بندی روایات بر اساس سند؛ ۵. دسته بندی روایات بر اساس میزان نقل.

الف) تعداد روایات ابومخنف

محور اصلی کار مؤلف محترم در این کتاب مناسب جلد پنجم کتاب تاریخ طبری است که شامل ۱۱۶ روایت از صفحه ۳۲۲ تا ۷۰ و دو روایت دیگر از صفحه ۵۶۹ تا ۵۷۰ از ابومخنف است.

ب) مشایخ ابومخنف

ابومخنف در این کتاب از ۴۱ (یا ۴۲) نفر نقل روایت کرده است. آن‌ها سیریه نوبه خود گاهی بی واسطه، گاهی با یک واسطه و گاهی با دو واسطه به نقل و انچه پرداخته اند. این ۴۱ تن که اساتید و مشایخ ابومخنف هستند از این قرارند:

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱. ثابت بن هبیره | ۹. زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی |
| ۲. جعفر بن خدیفه طائی | ۱۰. سُدی |
| ۳. جمیل بن مزند | ۱۱. سعید بن مُدرک بن عماره بن عقیبة |
| ۴. حارث بن حصیره | بن ابی معیط |
| ۵. حارث بن کعب والبی | ۱۲. سلیمان بن ابی راشد |
| ۶. حجاج بن علی | ۱۳. صقعب بن زهیر آزدی |
| ۷. ابوجعفر، حسین بن عقبه مرادی | ۱۴. عبدالرحمن بن جندب |
| ۸. دلهم دختر عمرو و همسر زهیر بن قین | ۱۵. عبدالله بن عاصم فائسی همدانی |

۱۶. عبدالملک بن نُوَیْل بن مُسَاحِق بن عبدالله بن مَخْرَمَه
 ۱۷. عطاء بن سائب
 ۱۸. عُقْبَة بن اَبی عَیْزَار
 ۱۹. عُقْبَة بن بَشیر اسدی
 ۲۰. علی بن حنظله شَبامی
 ۲۱. عمر (/ عمرو) بن خالد
 ۲۲. عَمْر بن مَعْمَر
 ۲۳. فضیل بن خدیج کِنْدی
 ۲۴. قُدَاس بن سعید
 ۲۵. کُوْذَان عَیْزُرِی
 ۲۶. مُجَالِد بن سَیِّد هَمْدَان
 ۲۷. محمد بن قیس
 ۲۸. مُعَلّی بن کَلِیب
 ۲۹. ابو زُهَیْر، نَضْر بن صالح بن حبیب
 ۳۰. نُمَیْر بن وَعَلَة
 ۳۱. هِشَام بن ولید
 ۳۲. ابو جَنَاب یحیی بن اَبی حَیْه کَلْبی
 ۳۳. یحیی بن هانی بن عروه مرادی
 ۳۴. یوسف بن یزید
 ۳۵. یونس بن اَبی اسحاق شَبِیعی
 هَمْدَانی
 ۳۶. ابو جعفر عَبَسی
 ۳۷. ابو حمزه ثَمَالی
 ۳۸. ابو سعید عَقِیصَا
 ۳۹. ابو صَحَّاح
 ۴۰. ابو علی انصاری
 ۴۱. ابو مُخَارِق رَاسَبی

البته ابو جعفر حسین هم در یک روایت در رسد است که مؤلف محترم او را با ابو جعفر حسین بن عقبه مرادی متحد دانسته است، ولی به نظر می‌رسد که قرینه کافی برای این اتحاد وجود ندارد. با این حساب، تعداد مشایخ ابومخنف با ۴۲ نفر می‌رسد. در یک مورد هم ابومخنف از «بعض اصحابه» روایت کرده است.

ج) راویان وقایع

۶۲ نفر شاهد وقایع بوده‌اند و روایات ابومخنف را بی واسطه روایت کرده‌اند. البته گفتیم که ۱۳ تن از این راویان، راوی مباشر نبوده و روایات شان مرسل است. در سه مورد هم این تعبیراتی آمده است: «رجلٌ من بنی فزارة»، «بعضٌ من اصحابه» یا «أحدُ عُمَّالِهِ» که سند را به ارسال می‌کشاند. نام راویان بی واسطه از این قرار است:

۱. امام سجاد علیه السلام
 ۲. امام باقر علیه السلام
 ۳. ایوب بن مَشْرَح خَیْوانی
 ۴. بَکْر بن مُصْعَب مُزَنی
 ۵. ثابت بن هُبَیره
 ۶. جعفر بن حُدَیْفَه طَایِی
 ۷. جَمِیل بن مَزْنَد
 ۸. حَسَنان بن فائِد بن بَکِیر عَبَسی
 ۹. حَسَن بن عُقْبَه مرادی
 ۱۰. ابو جعفر حسین

۱۱. حمید بن مسلم اَزْدی
 ۱۲. داود بن علی بن عبدالله بن عباس
 ۱۳. ذُلْهَم دختر عمرو و همسر زُهَیْر بن قَیْن
 ۱۴. شُرَیْح قاضی
 ۱۵. رَبِیع بن تَمِیم هَمْدانی
 ۱۶. زَائِدَة بن قُدَامَة ثَقَفی
 ۱۷. زُیْنَبی
 ۱۸. زَیْر بن عبد الرحمن بن زُهَیْر خَثَمَی
 ۱۹. زَیْد بن علی بن حسن علیه السلام
 ۲۰. صَقَّع بن زُهَیْر اَزْدی
 ۲۱. ضَحَّاك بن عبدالله مَشَرَقی
 ۲۲. طِرْمَاح بن عَدی
 ۲۳. عامر شِعبی
 ۲۴. عباس بن جَعْدَة جَدَلی
 ۲۵. عبد الرحمن بن اَبی عُمَیر ثَقَفی
 ۲۶. عبد الرحمن بن جُنْدَب
 ۲۷. اَبو کُنُود، عبد الرحمن بن عَبِید
 ۲۸. عبدالله بن خازم کَثِیری اَزْدی
 ۲۹. عبدالله بن سُلَیم اسدی
 ۳۰. عبدالله بن شُرَیک عامری
 ۳۱. عبدالله بن عمار بَارَقی
 ۳۲. عبد الملک بن نُوْفَل بن مُسَاحِق بن عبدالله بن مَخْرَمَة
 ۳۳. عَدی بن حرملة اسدی
 ۳۴. عَفِیف بن زُهَیْر
 ۳۵. عُقْبَة بن اَبی عَیْزَار
 ۳۶. عُقْبَة بن سِمْعَان
۳۷. عُمَاړَة بن عُقْبَة بن اَبی مُعِیْط
 ۳۸. عمر بن عبد الرحمن
 ۳۹. عَمْرُو حَضْرَمی
 ۴۰. عَوْن بن اَبی جُحَیْفَة
 ۴۱. فاطمه دختر علی علیه السلام (بیل دختر امام حسین علیه السلام)
 ۴۲. فَضِیل بن خَدِیج کِنْدی
 ۴۳. قاسم بن بُحَیْث
 ۴۴. قاسم بن عبد الرحمن، غلام یزید
 ۴۵. قُدَامَة بن سعید
 ۴۶. کَثِیر بن عبدالله شِعبی هَمْدانی
 ۴۷. مُجَالِد بن سعید هَمْدانی
 ۴۸. مُحَمَّد بن بَشْر هَمْدانی
 ۴۹. مُحَمَّد بن عبد الرحمن
 ۵۰. مُحَمَّد بن قِیس
 ۵۱. مَسْرُوق بن وَاثِل
 ۵۲. اَبو زُهَیْر خَضْر بن صالح عَبَسی
 ۵۳. هَانِی بن مُنْکَبِت حَضْرَمی
 ۵۴. اَبو نَبَسَاح بن یحیی بن اَبی حَیْه کَلْبی
 ۵۵. یحیی بن نَسَاح بن عَرْرَة مرادی
 ۵۶. یونس بن اَبی اسحاق شَمْسِی هَمْدانی
 ۵۷. اَبو سعید مَقْبُرِی
 ۵۸. اَبو عثمان نَهْدی
 ۵۹. اَبو عُمَاړَة عَبَسی
 ۶۰. اَبو مُخَارِق رَاسَبی
 ۶۱. اَبو وُدَّاک هَمْدانی
 ۶۲. اَبو خالد کَاهَلی

(د) دسته بندی روایات بر اساس سند

روایات ابومخنف چند دسته اند:

۱- روایات موقوف به ابومخنف

از میان ۲۲۶ روایتی که در کتاب آمده است، ۱۹ مورد، یعنی روایات شماره ۲، ۴، ۹، ۱۱ تا ۱۵، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹ نقل‌هایی بی‌سند و موقوف به خود ابومخنف است.^۱

۲- روایات ابومخنف با یک واسطه، ولی غیرمباشر (مُرْسَل)

هی ابومخنف واقعه را با یک واسطه نقل می‌کند و ظاهر عبارت این است که آن شخص خود شاهد واقعه بوده، ولی با دقت روشن می‌شود که آن شخص حکایت واقعه را از واسطه‌ای که نامش در روایت کرده است و روایت در واقع مرسل است. غالباً، نه همیشه، این گونه داستان‌ها در حدی مشهور بوده‌اند که راوی نیازی به ذکر واسطه نمی‌دانسته است. مواردی که قرینه‌ای بر مباشرت وجود دارد، حمل بر قرینه می‌شود؛ ولی مواردی که قرینه‌ای نداشته باشیم به نظر می‌رسد باید حمل بر عدم مباشرت کنیم و بنابراین در همین دسته جای دهیم؛ زیرا عادت مورخان در ذکر داستان‌های تاریخی، اعتماد بر مشهورات شنیده‌ها است. این روایات و واسطه‌ها ز این قرارند:

۱. ابوجعفر حسین: نام او در روایت ۱۲ آمده است. مؤلف محترم این فرد را با ابوجعفر، حسین بن عقبه مرادی متحد دانسته است. حسین بن عقبه از فردی به اسم زبیدی روایتی طولانی دارد. البته این مقدار در اثبات اتحاد این دو عنوان و ارسال این روایت کافی نیست. با این حال دلیل واضحی بر مباشرت وجود ندارد.
۲. زُهَیر بن عبدالرحمن بن زُهَیر حَنَمی: او روایات شماره ۱۱۸ تا ۱۸۰ را بی‌واسطه روایت کرده است. اما قرینه‌ای بر مباشرت وجود ندارد.
۳. صَقَب بن زُهَیر اَزْدی: دو روایت ۱۱۹ و ۱۲۱ را بی‌واسطه نقل کرده است؛ ولی قرینه‌ای بر مباشرت در آن دیده نمی‌شود. او ۲۱ روایت با واسطه نیز دارد.
۳. عبدالرحمن بن جُنْدَب: دو روایت بی‌واسطه ۱۵۲ و ۲۲۶ از او نقل شده است. روایت ۱۵۲ مربوط به زمانی متأخر- زمان حکومت مُصَعَب بن زبیر- و صریح در مباشرت است ولی روایت ۲۲۶ مطلب مشهوری است که قرینه‌ای بر مباشرت در آن نیست. بقیه روایات او با واسطه روایت شده است.
۴. عبدالملک بن نَوْفَل بن مُسَاحِق بن عبدالله بن مَخْرَمه: دو روایت ۱ و ۳ را بی‌واسطه نقل می‌کند که درباره داستان‌هایی از شام است. با این حال قرینه‌ای بر مباشرت وجود ندارد. وی یک روایت با واسطه هم دارد.

۱. این شماره‌گذاری توسط مترجم انجام شده است و در بخش گزارش ترجمه، معیار این شماره‌گذاری را توضیح خواهیم داد.

۵. عقبه بن ابی عیزار: سه روایت ۱۰۹ تا ۱۱۱ را بی واسطه نقل کرده است؛ اما قرینه واضحی بر مباشرت وجود ندارد.

۶. فضیل بن خدیج کندی: سه روایت ۱۴۵، ۱۷۶ و ۱۷۷ را بی واسطه نقل کرده است؛ ولی قرینه‌ای بر مباشرت در آن دیده نمی‌شود. یک روایت را نیز با واسطه روایت کرده است.
۷. قدامة بن سعید: دو روایت ۶۴ و ۶۵ را بی واسطه نقل کرده است و قرینه‌ای بر مباشرت وجود ندارد. وی سه روایت با واسطه نیز دارد.

۸. یزید بن سعید همدانی: این فرد هشت روایت ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۱۱۹، ۱۲۱ را بی واسطه نقل کرده است و دو روایت با واسطه هم دارد. روایات بی واسطه او با توجه به قرائن بیان شده در شرح حال اعلام، مرسل است.

۹. محمد بن حسن سبزه روایت ۳۴، ۹۵ و ۹۷ تا ۱۶۶ را بی واسطه نقل کرده است. با این حال ظاهراً روایات او بر اساس قرائنی که در شرح حال اعلام ذکر شده، مرسل است.

۱۰. ابو زهیر، نصر بن صالح عبسی: او دو روایت ۵۶ و ۱۵۴ را بی واسطه نقل کرده است و بنا بر قرائنی که در شرح حال اعلام آمده، روایات بی واسطه اش مرسل است. او پنج روایت با واسطه نیز دارد.

۱۱. ابوجناب، یحیی بن ابی حنیفه و داری کلبی: این فرد نه روایت ۴۶، ۴۹، ۵۸، ۸۰، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۶۱ را بی واسطه نقل کرده است. این روایات با توجه به قرائن موجود در شرح حال اعلام، مرسل هستند. او ده روایت با واسطه هم دارد.

۱۲. یونس بن ابی اسحاق شیبی همدانی: روایت ۹۴ را بی واسطه نقل کرده است؛ ولی قرینه‌ای برای مباشرت وجود ندارد. وی دو روایت با واسطه نیز دارد.

۱۳. ابومخارق راسبی: طبری از او از طریق ابومخنف یک روایت آورده و تعبیر «و ذکر» را به کار برده که نشان از این است که ابومخارق از مشایخ ابومخنف است و قرینه‌ای بر مباشرت نیز وجود ندارد. مؤلف محترم این روایت را نقل نکرده است.

با توجه به آنچه گفتیم، ۶۰ روایت از روایات ابومخنف به احتمال قوی مرسل هستند. که در سند آنها نشانه‌ای از ارسال وجود ندارد. البته در روایت ۸۹، ۹۸، ۱۰۶، ۱۳۹ نیز تواتر وجود دارد که صراحت در ارسال روایت دارد. در نتیجه، ۱۹ روایت موقوف، ۵۱ روایت مرسل خفی و چهار روایت مرسل ظاهر داریم که مجموعاً ۷۴ روایت مرسل خواهد بود.

۳- روایات ابومخنف با یک واسطه مباشر

ابومخنف همچنین روایاتی را با یک واسطه روایت کرده است که قرینه بر مباشرت واسطه وجود دارد و این روایات مسند هستند. مجموع این روایات هشت مورد است:

۱. ثابت بن هُبیره: او در روایت ۱۵۳ قسمتی از روز عاشورا را روایت کرده که ظاهر آن مباشرت است.

۲. جعفر بن حذیفه طایبی: این فرد در این کتاب چهار روایت ۳۴، ۶۳، ۶۷، ۷۲ را به سورت مباشرت روایت کرده است.

۳. ذَلْهَم، دختر عمرو و همسر زُهَیر بن قَین: او در روایت ۹۹ بی واسطه روایت کرده است. روشن است که این روایت مسند می باشد.

۴. عبدالرحمن بن حُزَاف: دو روایت بی واسطه ۱۵۲ و ۲۲۶ از او نقل شده است. روایت ۱۵۲ مربوط به زمان متأخر - زمان حکومت مُصعب بن زبیر - و صریح در مباشرت است. روایت ۲۲۶ به سبب مشهوری است که قرینه‌ای بر مباشرت در آن نیست. بقیه روایات او با واسطه روایت شده است.

۵. یحیی بن هانی: گروهی از او روایت ۱۵۵ را مباشرتاً روایت کرده است.

۴- روایات ابومخنف با دو واسطه
 بسیاری از روایات ابومخنف با دو واسطه ذکر شده است. تعداد فراوانی از این روایات قرائنی کافی بر مباشرت دارند و اگر قرینه‌ای هم نباشد، می توانیم از این روایاتی را حمل بر مباشرت کنیم. برخی از این افراد کسانی هستند که روایاتی بی واسطه داشته‌اند و در قسمت قبل، از آنها یاد شده است. در مجموع ۱۴۴ روایت از این صورت روایت شده است که بر اساس مشایخ ابومخنف از این قرارند:

۱. جمیل بن مرثد: روایت ۱۱۲ را به واسطه طرمّاح بن عدیّ روایت کرده است و طرمّاح بن عدی داستان را مباشرتاً روایت کرده است. روایتی دیگر نیز طبری از او روایت کرده است که مؤلف محترم ذکر نکرده‌اند.

۲. حارث بن حصیره: روایت ۱۲۴ تا ۱۲۶ و ۱۲۸ را به واسطه عبدالله بن شریک روایت کرده است. در دو مورد، عبدالله بن شریک واسطه روایت حارث از امام زین العابدین علیه السلام است.

۳. حارث بن کعب والبی: روایت ۸۴ تا ۸۶ و ۹۰ و ۹۲ را به واسطه عقبه بن سیمان نقل کرده است. کسانی دیگر نیز واسطه بین ابومخنف و عقبه بن سیمان هستند. همچنین حارث بن کعب والبی روایت ۹۱ و ۱۳۴ را به واسطه امام زین العابدین علیه السلام و روایت ۲۲۴ را به واسطه فاطمه دختر علی علیه السلام (یا دختر حسین علیه السلام به ترجیح مؤلف) روایت کرده است.

۴. حجّاج بن علی: روایت ۱۹۴ را به واسطه عبدالله بن عمار بارقی و روایت ۲۱ تا ۲۶ و ۴۳ را به واسطه محمد بن بشر همدانی روایت کرده است. واسطه دیگری نیز بین ابومخنف و محمد بن بشر وجود دارد.

۵. ابو جعفر حسین بن عقیبه مرادی: روایت ۱۵۶ تا ۱۵۹ را به واسطه زبیدی نقل کرده است. زبیدی روایات را مباشرة نقل کرده است.

۶. حید بن مُدرک بن عماره بن عقیبه بن ابی مُعیط: روایت ۶۶، ۶۸ تا ۷۱، ۷۳ و ۷۵ را به واسطه پدر بزرگش نقل کرده است.

۷. سلیمان بن ابی راشد: روایت ۲۲۵ را به واسطه ابوگنود، عبدالرحمن بن عبید و روایت ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۶۳ تا ۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰ تا ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲ تا ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸ را به واسطه حمید بن مسلم آزدی روایت کرده است. بین ابومخنف و حمید بن مسلم واسطه دیگری نیز وجود دارد. همچنین سلیمان بن ابی راشد روایت ۴۷ و ۵۰ را به واسطه عبدالله بن خازم کثیری آزدی روایت کرده است. بین ابومخنف و عبدالله بن خازم واسطه دیگری نیز وجود دارد.

۸. صقعب بن زهیر: روایت ۳۱۳ تا ۳۱۸ را به واسطه ابوعثمان نهدی و روایت ۱۴۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲ را به واسطه حماد بن مسلم آزدی روایت کرده است. چنان که گفته شد، سلیمان بن ابی راشد نیز به واسطه ابومخنف و حمید بن مسلم واسطه است. همچنین صقعب بن زهیر روایت ۸۷ را به واسطه عماد بن عبدالرحمن و روایت ۱۳، ۱۸، ۴۰، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۱ و ۸۲ را به واسطه عون بن ابی حنیفه و روایت ۲۲۰ را به واسطه قاسم بن عبدالرحمن غلام یزید روایت کرده است.

۹. عبدالرحمن بن جندب: روایت ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۸۳، ۱۰۴ تا ۱۱۶، ۱۲۰ را به واسطه عقیبه بن سیمان نقل کرده است. چنان که گفته شد، حارث بن کعب و ابی و البی نیز بین ابومخنف و عقیبه بن سیمان واسطه بوده است. همچنین گفتیم که عبدالرحمن بن جندب روایت بی واسطه نیز دارد.

۱۰. عبدالله بن عاصم فائشی همدانی: روایت ۱۳۱ تا ۱۳۳، ۱۳۵ تا ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۸ را به واسطه ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده است.

۱۱. عبدالملک بن نوفل بن مساحق: روایت ۱۰ را به واسطه ابوسعید مقبری نقل کرده است. گفته شد که عبدالملک بن نوفل روایت بی واسطه نیز دارد.

۱۲. عقیبه بن بشیر اسدی: روایت ۱۸۴ و ۱۸۷ را به واسطه امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

۱۳. علی بن حنظله شبامی: روایت ۱۴۲ را به واسطه کثیر بن عبدالله شعبی همدانی نقل کرده است.

۱۴. عمر (عمر و عمرو) بن خالد: روایت ۱۰۳ را به واسطه زید بن علی بن حسین علیه السلام و داود بن علی بن عبدالله بن عباس نقل کرده است.

۱۵. عمرو بن شعیب: روایت ۱۹۰ را به واسطه محمد بن عبدالرحمن نقل کرده است.
۱۶. قدامة بن سعید: روایت ۶۰ تا ۶۲ را به واسطه زائده بن قدامة ثقفی نقل کرده است. چنان‌که گفته شد، قدامة بن سعید روایت بی‌واسطه هم دارد.
۱۷. خالد بن سعید: روایت ۳۸ را به واسطه حسن بن عقبه مرادی و روایت ۱۱۳ را به واسطه عامر شعبی نقل کرده است. گفتیم که این فرد روایاتی بی‌واسطه نیز دارد.
۱۸. معلى بن کلب: روایت ۳۲ تا ۳۸ را به واسطه ابووداک همدانی روایت کرده است. لازم به ذکر است که بین ابوحنف و ابووداک واسطه دیگری نیز وجود دارد.
۱۹. ابراهیم بن صالح بن حبيب بن زهير عبسی: روایت ۵۷ و ۷۹ را به واسطه عبدالرحمن بن ابی عمر ثقفی و روایت ۱۱۷ را به واسطه حسان بن فائد بن بکیر عبسی نقل کرده است. همدانین روایت ۲۰۸ و ۲۱۰ را به واسطه قُرة بن قيس تمیمی نقل کرده است. چنان‌که گفته شد، محمد بن صالح روایت بی‌واسطه هم دارد.
۲۰. نمیر بن وعلة: روایت ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰ را به واسطه ابووداک روایت کرده است. گفتیم که معلى بن کلب نیز واسطه ابوحنف و ابووداک بوده است. همچنین نمیر بن وعلة روایت ۱۶۰ تا ۱۶۲ را به واسطه ایوب بن مشرَح خِیانی و روایت ۱۷۵ را به واسطه ربیع بن تمیم همدانی روایت کرده است.
۲۱. هشام بن ولید: طبری از طریق ابوحنف روایت از او نقل کرده است. او نیز از فردی مجهول با تعبیر «عمن شهد ذلک» روایت کرده است. لازم به ذکر است مؤلف محترم این روایت را در کتاب ذکر نکرده‌اند.
۲۲. یوسف بن یزید: روایت ۴۴ را به واسطه عبدالله بن ساره کثیري آزدي نقل کرده است. چنان‌که گفته شد، سلیمان بن ابی‌راشد نیز واسطه بی‌واسطه ابوحنف و عبدالله بن خازم است. همچنین یوسف بن یزید روایت ۱۵۱ را به واسطه عقیف بن زهَب نقل کرده است.
۲۳. ابوحناب، یحیی بن ابی‌حیة کلبی: روایت ۱۴۳ و ۱۴۴ را به واسطه عدی بن حرملة اسدی نقل کرده است. در نقل او قرینه خاصی بر مباشرت وجود ندارد؛ ولی امکان مباشرت هست. البته این شخص روایات با واسطه هم دارد و روایت ۱۱۸ را نیز به واسطه هانی بن ثبیت حضرمی نقل کرده است. ابوحناب روایاتی دیگر نیز با دو واسطه دارد.
۲۴. یونس بن ابی‌اسحاق: روایت ۴۵، ۵۲ را به واسطه عباس بن جعدة جدلی نقل کرده است. قبلاً ذکر شد که یونس بن ابی‌اسحاق نقل بی‌واسطه نیز دارد.
۲۵. ابوجعفر عبسی: روایت ۲۲۱ و ۲۲۳ را به واسطه ابوعماره عبسی نقل کرده است.

۲۶. ابوضحاک: روایت ۱۳۴ را به واسطه امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است. روایاتی دیگر نیز از امام علیه السلام نقل شده است.

۲۷. ابوعلی انصاری: روایت ۱۱۰، ۱۰۴ و ۱۰۵ را به واسطه بکر بن مُصعب مُزنی نقل کرده است.

۵- روایات ابومخنف با سه واسطه

ابومخنف در روایات باقی مانده را با سه واسطه نقل کرده است. این روایات از این قرارند:

۱. عطاء بن یساف: روایت ۱۵۰ را به واسطه عبدالجبار بن وائل حَضرمی از برادرش مسروق بن وائل نقل کرده است.

۲. صَقَعِب بن زُهْر: روایت ۹۲ را به واسطه عبدالرحمن بن شُرَیح از پدرش شُرَیح قاضی روایت کرده است چنان که گذشت، صَقَعِب بن زُهیر هم روایات بی واسطه داشته است و هم روایاتی با یک واسطه.

۳. حارث بن حَصیره: روایت ۱۲۹ و ۱۳۰ را با واسطه عبدالله بن شُرَیک عامری از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است. گفتیم که حارث روایاتی با یک واسطه نیز دارد. عبدالله بن شُرَیک و امام زین العابدین علیه السلام نیز روایات بی واسطه دارند.

۴. فَضَیل بن خَدیج کندی: روایت ۱۱۳۸، محمد بن بشر هَمْدانی از عمرو حَضرمی نقل کرده است. گفتیم فَضَیل بن خَدیج و محمد بن بشر روایات بی واسطه نیز دارند.

۵. ابوجناب، یحیی بن ابی حَیثه کلبی: روایت ۷۷، ۱۸، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸ را به واسطه عدیّ بن حرملة اسدی از عبدالله بن سلیم اسدی و مُنذری، بن شَمْعِل اسدی نقل کرده است. گذشت که ابوجناب روایاتی بی واسطه و با یک واسطه نیز دارد. همچنین عدیّ بن حرملة روایات بی واسطه نیز دارد.

۶. ابوحمزه ثُمالی: روایت ۲۲۲ را از عبدالله ثُمالی از قاسم بن بُحَیث نقل کرده است.

ه) دسته بندی روایات بر اساس میزان نقل

بر اساس مقایسه متن وقعة اللّف و تاریخ طبری، مؤلف چهار برخورد با روایات ابومخنف داشته است:

الف) ۲۴ روایت به صورت کامل نقل شده است: ۱، ۵، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۳.

ب) از ۵۷ روایت، چند کلمه ای که یک داستان را بازگو نمی کند، حذف شده است: ۲، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵،

،۷۳،۷۲،۶۹،۶۱،۵۸،۵۵،۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۷،۴۶،۴۵،۴۴،۴۲،۴۱،۴۰،۳۸،۳۷
،۱۱۶،۱۱۰،۱۰۹،۹۸،۹۵،۹۴،۹۲،۹۰،۸۹،۸۸،۸۴،۸۳،۸۲،۷۹،۷۶،۷۴

(ج) از ۲۶ روایت حداقل یک داستان کامل حذف شده است: ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹،
،۱۱۲،۱۱۱،۱۰۸،۱۰۶،۱۰۵،۱۰۴،۱۰۱،۱۰۰،۹۷،۹۶،۸۷،۸۱،۸۰،۶۸،۶۵،۵۴،۴۹،۴۰،
،۱۱۳،۱۱۲،۱۱۵.

(د) ۱۰ روایت به صورت کامل حذف شده است: ۷، ۳۷، ۴۹، ۵۴، ۶۳، ۷۰، ۷۸، ۸۶،
،۱۰۷،۱۰۲.

۳. گزاره‌ها، تألیف و بازسازی متن

در این بخش به برخی نکته اشاره می‌کنیم:

۱. روش علمی بازسازی متون: نکاتی درباره متن تألیفی وقعة الطف.

الف) روش علمی بازسازی متن

از آنجا که کتاب وقعة الطف نسبت به سببی از بازسازی یک متن مفقود تاریخی است،
نگاهی به روش علمی بازسازی متون خواهیم داشت. بازسازی متن کتاب‌های مفقود شرایط
و قواعدی دارد که به برخی از آنها اشاره و آنها را بر متن کتاب ابومخنف تطبیق می‌کنیم:

۱. شرایط بازسازی متن ازدست‌رفته

برای بازسازی متون ازدست‌رفته شرایطی باید رعایت شود:

۱.۱: وجود یک یا چند منبع موثق و نسبتاً کامل

این منبع باید کتاب را در خود گنجانده باشد. این شرط در خصوص روایات ابومخنف
مهیا است؛ زیرا به نظر می‌رسد طبری انگیزه خوبی برای نقل همه کتاب به صورت
داشته است. مقدار روایات طبری از ابومخنف قابل اعتنا و تقریباً به صورت سلسله‌ای
کامل است و این اطمینان را می‌دهد که همه -یا تقریباً همه- روایات ابومخنف در این
مورد توسط طبری روایت شده است.

البته کتاب‌های دیگری نیز هستند که حجم قابل توجهی از مطالب این روایات را
نقل کرده‌اند، ولی نه به این دقت و کمال؛ مانند مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی
(۲۸۴-۳۶۲ق)، الإرشاد شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ق)، مقتل الحسین ع خطیب
خوارزمی (۵۶۸ق) و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی (۵۸۱-۶۵۴ق). البته این چهار

کتاب معمولاً سندهای روایات را نقل نکرده‌اند؛ ولی محتوای نقل‌های آنها با کتاب تاریخ طبری موافقت و انسجام کاملی دارد و اختلافات بسیار اندک و قابل چشم‌پوشی است.

۱.۲: وجود منطق بازسازی و احیای اثر مفقود

این منطق گاهی روشن است و گاهی باید کشف شود. مثلاً منطق یک تفسیر روایی از دست رفته، بر اساس ترتیب آیات و سُور قرآن است؛ و ترتیب روایات تاریخی در خصوص یک واقعه خاص، بر اساس همان واقعه است. البته اولی ظاهر است؛ ولی دومی باید با کمک منابع دیگر به منطق وقوع واقعه کشف شود. این منطق در خصوص روایات و کتاب ابومخنف، از نوع دوم است و ترتیب منطقی روایات ابومخنف بر اساس واقعه‌ای تاریخی است که ابومخنف برصدد روایت آن است. مؤلف نیز در مصاحبه‌ای به این نکته اشاره کرده‌اند (یوسف بروی مصاحبه، ۳۰۱).

۱.۳: وجود منابع کمکی

باید منابعی کمکی وجود داشته باشند تا بتوان رای به دست آوردن و کشف ترتیب منطقی، تأیید نقل‌ها، توضیح دشواری‌های متن، سوسپاناسمات متن و استدراک حلقه‌های مفقود از آنها کمک گرفت. در خصوص روایات و کتاب ابومخنف، منبع اصلی، کتاب تاریخ طبری است و منابع دیگری نیز وجود دارد که می‌توان به کمک آن‌ها نیایهای احیا و بازسازی را مرتفع کرد.

۲. قواعد بازسازی متن از دست رفته

برای بازسازی متون از دست رفته می‌توان قواعدی برشمرد:

۲.۱: استفاده از تمام باقی مانده متن

قطعات باقی مانده از یک متن همگی ارزشمند هستند و نباید با آن برعهده سبب‌های و گزینشی شود. قطعات به جای مانده حکم قطعات پازلی را دارند که امید داریم با کنار هم گذاشتن آنها به متن اصلی دست یابیم و با این متن، بتوانیم به افکار و عقاید نویسنده دست یابیم و در نتیجه گوشه‌ای از تاریخ را بکاویم.

۲.۲: ایجاد تعادل بین «آنچه هست» و «آنچه باید باشد»

باید راهی میانه بین باقی ماندن بر ترتیب موجود از روایات و ترتیبی که به نظر صحیح‌تر و مناسب‌تر می‌رسد، برگزید. به هر جهت، هر چقدر هم بخواهیم ترتیب اصلی را حفظ کنیم، آن ترتیب از دست رفته است و به صورت کامل قابل بازیابی نیست. حال که

چنین است، تا آنجا که متن تحمل دارد به بازسازی و مناسب‌سازی آن بدون تحریف متن اقدام می‌کنیم. مؤلف در این زمینه تا حد فراوانی موفق بوده و توانسته است با توجه به منابع کمکی، ترتیب منطقی روایات و داستان‌های ابومخنف را کشف و بیان کند.

۳. رفع حداکثری ابهام‌ها

می‌بایست در حد توازن، ابهام‌های متن جبران و رفع شود و اشکال‌ها مطرح گردد.

۴. استفاده حائلی از منابع کمکی جهت استدراک

به هر جهت، نویسنده اصلی روایات به منابع دیگر دسترسی نداشته است، وگرنه آنها را نیز روایت می‌کرد. رسول دیگر، خواننده نیز حق دارد متنی منطقی‌تر مرتب داشته باشد. نتیجه این می‌شود که در استفاده از منابع کمکی برای استدراک و تکمیل و بازسازی متن فقط باید به موارد لازم اکتفا شود.

۵. ملاحظه سطح دانش خواننده

در بازسازی متون مفقود باید به سطح دانش خواننده توجه داشت. تهیه فهرست‌ها، شماره‌گذاری متن، به دست دادن متنی هموار دست، توضیح کلمات و تعبیر دشوار برای خواننده معاصر، ابهام‌زدایی، عدم ایجاد ابهام جدید، کارهایی از این قبیل، جزء وظایف مؤلفی است که به بازسازی و احیای متن اهتمام دارد. قرار است متن به گونه‌ای بازسازی شود که نیازهای خواننده فعلی و معاصر را برطرف کند؛ نه اینکه صرفاً متن مفقود به دست بیاید.

۶. مخاطب‌شناسی

مؤلف در بازسازی متن، باید تشخیص دهد که نویسنده اصلی، کتاب را برای چه مخاطبی و با چه ویژگی‌هایی ساخته است. کتابی که برای عامه مردم نوشته شده است، نباید بازسازی تخصصی شود و متنی که برای متخصصان نوشته شده است، نباید عامیانه پیدا کند.

ب) نکاتی درباره متن تألیفی وقعة الطف

در اینجا براساس نکاتی که در خصوص شرایط و قواعد بازسازی متون مفقود آوردیم، نگاهی به متن عربی کتاب وقعة الطف خواهیم داشت و برخی از ویژگی‌های آن را برخواهیم شمرد:

۱. مؤلف تلاش کرده است با دقت در متن طبری به تصحیح آن پردازد و خوانش آن را آسان‌تر و دقیق‌تر کند. به همین سان در ضبط کلمات و نام‌ها نیز بسیار کوشیده‌اند. در عین حال، گاهی برخی از تصحیحات بدون ذکر شواهد و قرائن انجام شده است و در ضبط نام‌ها نیز گاه تشخیص اجتهادی خود را بر آنچه در برخی منابع ذکر شده است ترجیح داده‌اند.^۱

۲. مؤلف وقعة الظف در روایات به کامل و دقیق آوردن آنها توجه داشته‌اند. گاهی نیز بیت بسور، کاس ذکر نشده و مقداری از آن حذف شده است. بعد از گفت‌وگوی شفاهی با مؤلف دانسته شد که بسیاری از این حذف‌ها براساس تشخیص و اجتهاد ایشان است؛ و دلیل حذف، منحصراً یافتن اشتباهات واضح در نقل‌ها یا وجود معارض‌های نقلی قوی‌تر نبوده است.^۲

۳. تلاش مؤلف بر این بوده است که سند هر فقره از روایت را در ابتدای آن، در پاورقی ذکر کند. در این پاورقی‌ها، علاوه بر سند، نشانی آن روایت در تاریخ طبری نیز بیان شده است. گاهی در پاورقی‌ها به منابع دیگری که روایت را ذکر کرده‌اند نیز پرداخته شده است. البته این روش به صورت یک‌دست و کامل انجام نشده است که در ترجمه، همه موارد را یک‌دست کرده‌ایم.

۴. در مواردی نشانی‌ها با مرجع تطابق ندارند. این عدم تطابق به دلیل اختلاف چاپ کتاب‌ها نیست و چهار صورت دارد:

(الف) گاهی عدم تطابق در شماره جلد است؛ به خصوص در مواردی که شرح حال یک شخص از مجلدات مختلف تاریخ طبری آورده شده است.

(ب) گاهی، به دلیل اشتباهات حروف‌نگاری یا دلایل دیگر، شماره صفحه ذکر شده با مرجع تطابق ندارد.

(ج) گاهی شماره جلد مشخص نشده است؛ مثلاً در ارجاع به مقتل الحسین (ع) و رزمی

(د) گاهی نشانی ابتدای متن مورد استشهاد داده شده است، اما مطلب مورد استشهاد در صفحات بعد آمده است.

۱. مانند ضبط کلمه «دستی» که در «فهرست اماکن» به آن اشاره کرده‌ایم. یا تصحیح کلمه «أرثکم» به «أرثیکم» در روایت ۱۸۳. ایشان با این تغییر، سؤالی مهم در زمینه مقتل را پاسخ داده‌اند، ولی قرینه‌ای ذکر نکرده‌اند. نمونه دیگر، روایت ۲۲۴ است که در نقل طبری، از فاطمه دختر علی (ع) روایت شده است؛ ولی ایشان به فاطمه دختر حسین (ع) تغییر داده‌اند. شواهد ایشان بر این مسئله، نقل‌های شیخ مفید و سبط ابن جوزی است، که با روایت طبری مخالفت دارد.

۲. در عنوانی مجزا به بحث حذف بخش‌هایی از روایات ابو مخنف خواهیم پرداخت.

۵. گاهی از دو چاپ مختلف یک کتاب نشانی داده شده است؛ مانند ارجاعات به کتاب الإرشادِ شیخ مفید^۱.

۶. استفاده از علائم نگارشی مطابق قواعد امروزی نیست؛ به خصوص در استفاده از علامت تعجب هر جا نویسنده می‌خواهد به خواننده تذکر بدهد که به مطلب دقت داشته باشد از علامت تعجب استفاده کرده است.

۷. در متن عربی، تمام عناوین انتخاب مؤلف است؛ و ایشان با دقت و وسواس همه این موارد را در قُلاب [] گذاشته‌اند. به اضافه آن، در موارد بسیاری «عَلَيْهِ» نیز در قُلاب قرار گرفته است. بر سبب این، ایشان هر متنی را که افزوده‌اند یا هر کلمه‌ای را که تغییر داده‌اند، در قُلاب قرار داده‌اند. بنا بر این در متن عربی، علامت قُلاب بسیار به کار رفته است تا حدی که ممکن است سبب سردرگمی خواننده به این علامت از دست برود. هم‌چنین تشخیص موارد اضافه شده به متن از موارد صحیح شده در متن، برای خواننده غیرمتخصص دشوار خواهد بود. گاهی موارد تغییر داده شده بسیار جزئی هستند و ممکن است تصور شود از اهمیتی برخوردار نیستند و نязی به این دقت نبوده است؛ مثلاً مؤلف هر گاه حرف «ف» را به «و» تغییر داده در [] آورده است.

۸. نویسنده در مواردی از روایات دیگر استفاده کرده و به این استفاده‌ها اشاره کرده است.
 ۹. ظاهراً بنای تألیف بر این بوده است که به روایاتی که در منابع کمکی نیز آمده است اشاره شود و تفاوت‌های مؤثر بیان شود. طبیعتاً اگر در روایتی اشاره به نقل منابع کمکی نشد، نشانه آن است که آن منابع این روایت را نقل کرده‌اند ولی همیشه چنین نیست و با تطبیق منابع روشن می‌شود که برخی روایات منابع کمکی استفاده نشده‌اند.
 ۱۰. نکات توضیحی نویسنده گاهی بدون ذکر نشانی و منبع آمده است. برخی اوقات چنین توضیحاتی برآمده از تجربیات نویسنده است.

۱۱. بنای مؤلف بر این بوده است که افراد تأثیرگذار را در پاورقی معرفی کند و این کار معمولاً در اولین جایی که نامی از آن فرد آمده، انجام شده است. این کار یکی از فوائد مهم کتاب است و حاصل تلاش فراوان نویسنده است. این معرفی معمولاً فقط از کتاب تاریخ طبری و با توجه به فهرست اعلام آن کتاب شکل گرفته است. با این حال گاهی برخی افراد مهم، معرفی نشده و برخی افراد کمتر مؤثر، معرفی شده‌اند. هم‌چنین گاهی برخی افراد در اولین مورد ذکر نام معرفی نشده‌اند.

۱. مؤلف ابتدا به چاپ تک جلدی این کتاب - از منشورات نجف - نشانی می‌دادند و سپس این موارد را به چاپ مؤسسه آل‌البیت ع قم نشانی داده‌اند. در ترجمه حاضر، این موارد اصلاح شده است.

۱۲. در مواردی طبری با سندی روایت را شروع می‌کند و پس از ذکر بخش ابتدایی روایت، سند دیگری می‌آورد و سپس روایت را ادامه می‌دهد؛ مانند روایت حسین بن نصر و محمد بن عمار رازی (طبری ۵: ۳۹۱) و روایت عبدالله بن عاصم فائشی و حارث بن حصیره (طبری ۵: ۲۱۸). در این گونه موارد به ذکریک سند اکتفا شده است و بهتر بود هر دو سند ذکر شود. ۱۱. با توجه به منابع موجود، نام کتاب **ابومخنف**، **مقتل الحسین** علیه السلام است. مؤلف به دو دلیل نام کتاب بازی‌سازی شده را **وقعة الظف لأبي مخنف** نهاده‌اند:

الف: **سیر** در نام کتاب می‌تواند گویای این باشد که نسخه اصیل و مستقلى از کتاب **مقتل الحسین** یافت نشده است و این کتاب براساس دیگر منابع بازسازی شده است.

ب: چنان‌که **الف** در پیشگفتار خود توضیح داده است، فردی ناشناس مطالبی را با عنوان **مقتل الحسین** علیه السلام **ابومخنف** نسبت داده است که اصالتی نداشته و جعلی است و انگیزه مؤلف برای بازسازی کتاب وجود همین کتاب منسوب و جعلی است؛ پس بهتر است نام کتاب بازسازی شده نیز از کتاب جعلی باشد، تا تفاوت این دو مشخص شود.

مترجم نیز این نام را تغییر نداده و همین نام را در این ترجمه انتخاب کرده است؛ زیرا در طول این سالیان از زمان اولین چاپ کتاب **تورمان** حال، این نام چنان معروف شده که اینک به عنوانی علم برای روایات **ابومخنف** بدل شده است و حتی در ترجمه این کتاب به زبان‌های دیگر (انگلیسی، فرانسوی، ترکی استانبولی، ترکی آذربایجانی و اردو) نیز از همین نام استفاده شده است. مترجم نمی‌خواهد از مزایای این نام **زیربنا**، **خوش‌آهنگ** و **خوش سابقه** بی‌بهره باشد.

۴. گزارش نشر

این کتاب بارها چاپ شده است و دو ویراست دارد:

ویراست اول توسط مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین در قم به سال ۱۳۶۷ خورشیدی در ۲۸۰ صفحه به چاپ رسیده و فاقد هرگونه فهرستی غیر از فهرست مطالب است.

ویراست دوم را مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در قم به سال ۱۴۲۷ق در ۳۳۴ صفحه منتشر کرده و دارای فهرست منابع و مطالب است. بر روی جلد این ویراست آمده است: «طبعة جدیدة منقحة و مزیدة». این ویراست از کتاب چند بار در ایران و یک بار نیز در لبنان به چاپ رسیده است.

در ویراست دوم، برخی مطالب تصحیح شده، ولی خطاهای فراوانی در آن راه یافته است. در نتیجه، نمی‌توان گفت مجموعاً تفاوت فراوانی در این چاپ ایجاد شده است. ترجمه پیش‌رو براساس همین ویراست انجام شده است.

۵. گزارش ترجمه

در این بخش به دو نکته می‌پردازیم:

۱. گزارشی از ترجمه‌های دیگر؛ ۲. ویژگی‌های این ترجمه.

الف) گزارشی از ترجمه‌های دیگر

سه ترجمه از این کتاب در سه نوبت در دسترس بوده است:

۱. اولین تاریخ‌نگار ترجمه «مقتل‌الحسین (علیه‌السلام)» (از ابومخنف به روایت طبری) به ضمیمه قیام مختار و تواین ترجمه می‌گرمی فریدنی، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب (جزائری)، چاپ اول: ۱۳۷۰ ش، ۱۰۰ صفحه.

مقدمه مترجم با عنوان «سرآز» دو بخش دارد: قسمت اول، مطلبی ادبی حماسی در خصوص قیام امام حسین (علیه‌السلام) است و قسمت دوم آرای چند ویژگی است:

- مقدمه و پاورقی‌ها زیاد و گاه تکراری
- مقدمه و پاورقی‌ها به شیوه‌گزینشی و تلخیص‌گرفته‌اند.
- تعابیر زیادی که حالت توصیفی دارد به ترجمه اضافه شده است.
- بخش ۱۴ با عنوان «نهضت تواین» و بخش ۱۵ با عنوان «مرگذشتی پرمجرای مختار» و بخشی ۲۰ صفحه‌ای نیز در خصوص عباس بن علی (علیه‌السلام) اضافه شده است.
- کتاب به منظور بهره‌وری بیشتر به بخش‌های گوناگون تقسیم شده است.
- می‌توان گفت این پنج نکته تلاشی برای عامه‌پسند کردن کتاب است؛ در حالی که کتاب برای محققان نوشته شده است.

- گاهی خلل‌هایی در ترجمه به نظر می‌رسد که برشمردن همه آنها از حوصله نگارنده خارج است. برای نمونه، اگر خواننده آگاه به زبان عربی، صفحه ۴۴ ویراست دوم کتاب را با صفحه ۵۷ این ترجمه مقایسه کند، خواهد فهمید که مترجم در ترجمه ضمیرها و مرجع آنها چه خطاهایی کرده است.

- این ترجمه فاقد هرگونه فهرستی غیر از فهرست مطالب است.

۲. نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا یا وقعة‌الطف، ترجمه جواد سلیمانی، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (علیه‌السلام)، چاپ اول: ۱۳۷۷ ش، چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۳ ش، ۲۱۶ صفحه.

این ترجمه دارای فهرست اعلام و منابع و همچنین دارای مقدمه‌ای کوتاه است. این مقدمه دو بخش دارد: قسمت اول معرفی ابومخنف و کتابش و سخنی در خصوص وقعة الّطف و محقق آن و ترجمه است. در این قسمت، مترجم خلاصه بسیار ضعیفی از پیش‌گفتار مؤلف را به همراه برخی تحقیقات خود آورده است. قسمت دوم مطلب خاصی ندارد. در این ترجمه مقدار فراوانی از مقدمه، متن و پاورقی‌ها را به صورت کاملاً سلیقه‌ای حذف شده است و حتی در این باره در مقدمه تذکری نیامده است. مترجم همچنین ادعا کرد است که این ترجمه‌نمایی مؤلف محترم در امر ترجمه بهره برده است.

این ترجمه، برخلاف ترجمه اول، شکل و صورت محققانه‌ای دارد و دقیق‌تر است و خطای کمتری دارد. یکی از اشکالات ویرایشی ترجمه دوم، استفاده بیش از حد از قلاب است که در این جهت تحت تأثیر متن اصلی است.

۳. اولین مفسر سالار شهیدان، ترجمه و متن کامل مقتل الحسین علیه السلام نوشته ابومخنف (وقعة الّطف) و اضافات، ترجمه سید علی محمد موسوی جزائری، قم: بنی الزهراء، ۴۳۲ صفحه. مقدمه کتاب تاریخ ۱۳۷۸ بر خود دارد. در این ترجمه، پیش‌گفتار و پاورقی‌های مؤلف محترم برای رعایت اختصار حذف شده و مطالبی از منابع دیگر با ذکر نشانی به جهت ناقص بودن کتاب اضافه شده است. این ترجمه غیر از فهرست مطالب فهرست دیگری ندارد. ترجمه کاملاً شکلی عامیانه پیدا کرده و امتیازات و برهشی کتاب اصلی نادیده گرفته شده است.

دو ترجمه نیز از متن طبری موجود است:

۴. ترجمه تاریخ طبری نوشته ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش.

جلد هفتم از صفحه ۲۹۰۴-۳۰۸۵ مربوط به تاریخ واقعه کربلا است. در این ترجمه همه سندهای کتاب حذف شده و میان روایات ابومخنف تفاوتی گذاشته شده است. ترجمه تا اندازه‌ای کهن است. با این حال تقریباً خالی از اغلاق و ابهام است.

۵. تاریخ‌نامه طبری (معروف به تاریخ بلعمی)، ترجمه محمد بن محمد بلعمی، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، تهران: سروش، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.

جلد چهارم کتاب صفحه ۶۹۸-۷۱۵ مربوط به تاریخ واقعه کربلا است. این ترجمه نیز خالی از هرگونه سند است. گاهی برخی عبارات‌ها به صورت عربی آمده است. برخی مطالب نیز از متن حذف گردیده و برخی مطالب خلاصه شده است. مواردی از ترجمه نیز قدیمی و سنگین است. بنا برآنچه گفته شد، هیچ کدام از این سه ترجمه خالی از حذف و اضافات هنگفت نیستند و همین نکته انگیزه‌ای شد برای اینکه نگارنده نیز ترجمه‌ای از کتاب ارائه نماید.

ب) ویژگی‌های این ترجمه

۱. در تمام آیات قرآن از ترجمه محمد مهدی فولادوند استفاده شده و هیچ تغییر لفظی‌ای در آن اعمال نشده است؛ اگرچه گاهی ترجمه مورد پسند نباشد. تنها در یک مورد به دلیل ناپسند بردن ترجمه، مترجم خود به ترجمه‌ایه اقدام کرده و در پایان ترجمه تذکر داده است. در مواردی که توضیحی لغوی در متن ذکر شده باشد، آن توضیح در متن ترجمه حذف شده و فقط ترجمه با لحاظ آن انجام شده است.
۳. به مواردی از انسانی‌ها مراجعه شده و در موارد بسیاری تصحیح صورت گرفته است.
۴. روایات شماره‌گذاری شده است. این شماره‌گذاری بر اساس سند مختلف یا عنوان جدید انجام شده است. یعنی گاهی ابومخنف با یک سند چند مطلب را نقل کرده و مؤلف محترم نیز چند عنوان این مطالب را آورده است. به همین دلیل، در مورد هر عنوان جدید، مطلب با شماره‌ای جدید و تکرار سند نوشته شده است. از سوی دیگر، ذیل یک مطلب ممکن است چند مطلب تبیض، ولی با چند سند آمده باشد. اینجا نیز هر مطلب جدید با یک شماره جدید همراه با سند خودش درج شده است. لازم به ذکر است که این شماره‌گذاری فقط در مورد روایات ابومخنف اعمال شده است.
۵. تمام علامت‌های ویرایشی اضافی در متن حذف شده است.
۶. در ابتدای هر روایت، شماره آن روایت آمده است و در پاورقی شماره روایت و سند آن و گاه توضیحی در خصوص سند ذکر شده و در انتهای هر روایت نیز نشانی آن روایت از تاریخ طبری و منابع کمکی ذکر شده است.
۷. اشتباهات متن تصحیح و سپس ترجمه شده است و به نایب موارد که به احتمال فراوان سهوی بوده، بدون تذکر تصحیح شده است. البته تقریباً تمام موارد مشکوک با مؤلف محترم در میان گذاشته شده است.
۸. توضیحات اعلام متن از پاورقی به فهرست اعلام منتقل شد که این کار به سبب عدم شدن حجم پاورقی و انسجام بیشتر متن شده است.
۹. تمام اعلام، مکان‌ها و قبایل اعراب‌گذاری شده است. در این کار، جانب مخاطب ناآشنا به اسامی عربی مراعات شده است، نه محققان. می‌توانیم بگوییم که خواننده غیرمتخصص می‌تواند اسامی را همان گونه که تا به حال شنیده است بخواند؛ چرا که اگر کلمه‌ای تلفظی غیر از حالت آشنای آن داشته باشد، تلفظ آن معین شده است.
۱۰. گاهی برخی مطالب به سبب ارتباط و انسجام بیشتر جا به جا شده است. ذکر این گونه موارد ممکن بود برای خواننده فارسی‌زبان موجب سردرگمی شود؛ بنابراین از تذکر آن خودداری کردیم.

۱۱. فهرست‌هایی برای کتاب تهیه شده است. فهرست اعلام این کتاب، علاوه بر ذکر روایات هر شخص، در بردارنده شرح حال برخی از اعلام نیز هست که مؤلف محترم انجام داده است. نکاتی در خصوص فهرست اعلام وجود دارد که در ابتدای آن فهرست آورده‌ایم.

۱۲. سعی شده است نهایت امانت و دقت در ترجمه رعایت شود و از افزودن عبارات رند خودداری شده است. ترجمه تا حدی ادبی است؛ نه کاملاً؛ چرا که متنی کهن است و خوانندگان غیرمتخصص نیز خواهد داشت.

ج) راه‌یازات ترجمه

۱. استعارات حسی-نگاری حتی الامکان اصلاح شده‌اند. مثلاً تاریخ وفات ابن حجر عسقلانی در فهرست منبع به سه شکل (۵۸۲، ۸۵۳، ۸۵۲ ق) آمده که آخری صحیح است و دو مورد دیگر اصلاح شده است.
۲. با توجه به اینکه در زمان حارث کتاب، شیوه ارجاع‌دهی در کتاب‌هایی از این دست هنوز ضوابط روشنی پیدا نکرده بوده است ارجاعات متن عربی یک‌دست نیست. گاهی مشخصات چاپ یک کتاب در پاورقی آمده و گاهی نیامده است. حتی گاهی این مشخصات در متن هم آمده است. در بررسی این مشخصات در متن آمده، ولی در فهرست منابع به آن اشاره نشده است. در ترجمه تلاش کرده‌ایم همه این موارد را یک‌دست کنیم.
۳. گاهی نام یک کتاب با تعابیر مختلفی ارائه شده است، مانند: تذكرة الخواص، التذكرة یا الخواص^۱. همه این موارد در ترجمه اصلاح شده‌اند. گاه نام نویسندگان کتاب‌ها نیز چندگونه آمده است؛ مثلاً اصفهانی، ابن سرج و ابن فرج اصفهانی، یا سبط ابن جوزی و سبط، یا ابن‌أثیر و جزری. گاهی هم، در سیاقی که اسم کتاب ذکر می‌شده، به جای اسم کتاب از اسم نویسنده استفاده شده است، مانند: «تذكرة الإبراشاد»^۲؛ ۵۴، ۵۵ و الخوارزمي^۱: ۲۰۸. تلاش کرده‌ایم این موارد را در ترجمه به صورت یک‌دست اصلاح کنیم.^۲

۱. از تذكرة الخواص نمی‌شود به اختصار به الخواص تعبیر کرد؛ همچنین است در تعبیر از میزان الاستدال به میزان. این موارد در متن عربی دیده می‌شد که در ترجمه اصلاح شدند.

۲. باید اسم منابع به صورتی که روی جلد آنها آمده است در متن و فهرست منابع ذکر شود؛ ولی در شماره ۳۳ و ۳۴ از خلاصة الأقوال به رجال العلامة و از اختیار معرفة الرجال به رجال الکشي تعبیر شده است. همچنین در شماره ۱۹ فهرست منابع آمده است: تنوير المقباس من تفسير ابن عباس؛ در حالی که اولاً این کتاب جمع‌آوری است و باید نام محقق آن نیز می‌آمد و نسبت دادن کتاب به ابن عباس بی‌اشکال نیست؛ و ثانیاً در صفحه ۱۳ ویراست دوم کتاب (تنها موردی که از این کتاب استفاده شده) آمده است: تفسیر ابن عباس و نه تنویر المقباس.

۴. مترجم در حد امکان با مراجعه به منابع کتاب، نقل‌ها را بررسی کرده و در مواردی که سهوی در کار بوده و کلمه یا جمله‌ای از متن اصلی ناخواسته حذف شده است اصلاح لازم انجام شده است.

۵. فهرست منابع متن عربی کتاب وقعة الطف با کتاب‌های استفاده‌شده در متن، نسبتاً عموم و خصوص من وجه دارد. ارجاع به کتاب‌هایی مانند بصائر الدرجات، السیرة النبویة نوشته ابن هشام، الفتوح، الكامل فی الضعفاء، مثالب العرب، المناقب نوشته خوارزمی در متن مشخص نشده است و در فهرست منابع موجود است. کتاب‌هایی مانند أنساب الأشراف، أسد الغابه، بحار الأنوار، وفيات الأعیان نوشته ابن خلکان، تئمة المنتهی، الخصائص الحسینیة، الدلائل و المسائل و من تاریخ الحدیث در فهرست منابع نیامده‌اند ولی در متن رأینها نام برده شده است. در ترجمه، فهرست منابع را مطابق منابع استفاده‌شده در متن کتاب تنظیم کرده‌ایم.

در اینجا وظیفه دارم از همه سرکاران، سرکار خانم صادقه یوسفی که زحمت بازخوانی ترجمه را متحمل شدند، آقایان محمد مین یوسفی، محمد مهدی یوسفی و احسان احمدی خواهه که با راهنمایی‌های سیدشان در آخرین مراحل مراری کردند، آقایان احمد ناظم، سید محمد صفوی و محمدمهدی معتمدی را که در مقابله و ویرایش نکته‌سنجانه، سید حکمت‌الله سجادی، سید محمدابراهیم باقری، سیدرضا باقریان موحد، سید محمدحسین صالحی، مهدی گلزاری و سیدحسن صالحی برای بازخوانی مجدد و اصلاح نهایی و دوست عزیزم آقای سیدعلیرضا صالحی برای چاپ و نشر این اثر تشکر کنم.

امیدوارم این اثر مورد پذیرش حضرت حجة بن الحسن امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) واقع شود و برای جامعه علمی و خوانندگان نیز مفید باشد تا دستگیر در «یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» گردد.

محمدصادق روحانی

قم مقدس

شماره ۳۰/۵/۱۳۹۷ش

روز عرفه ۱۴۳۹ق

www.Ketab.ir

پیش گفتار مؤلف

آدمی نوشتن آموخت و نگاه آن را خود و دیگران انجام دادند نگاشت و علم تاریخ پا به عرصه گذاشت. در میان اعراب زبان نهور اسلام، علم تاریخ مخصوص کسانی بود که انساب خاندان‌های عرب و عبادت و وران جاهل را به خاطر داشتند و عرب آنها را «علامه» می‌نامید.^۱

یکی از ایشان، نصر بن حارث بن کَلْدَه بن سَبِئ بن رَمِین‌های غیر عربی سفر می‌کرد و از آنجا کتاب‌هایی می‌خرید که در آنها درباره اینان، از قبیل داستان رستم و مانند آن بود و با آن مردم را سرگرم می‌کرد تا سراغ شنیدن قرآن نروند. بدین جهت این آیه نازل شد: ﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ قِرَابًا﴾ (ع. قمی ۲: ۱۶۱؛ فیروزآبادی ۳۴۴).

۱. کلینی به سند خویش از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شام با این صحنه مواجه شد که مردم گرداگرد مردی را گرفته‌اند. حضرت پرسید: «این چه تجمعی است؟» گفتند: «[اینجا] علامه‌ای است». ایشان پرسید: «علامه کیست؟» پاسخ دادند: «داناترین مردم به انساب خاندان‌های عرب و رویدادهای آن و اتفاقات دوران جاهلیت و شعرهای عرب». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این دانشی است که هر کس نداند، زیان نمی‌کند و هر کس بداند، سودی نمی‌برد». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دانش [سودمند] منحصر در سه چیز است: دلیلی استوار (آیه محکمه)، واجبی عادلانه (فریضة عادلة) یا روشی پابرجا (سنة قائمة) و جزاینها اضافه و زاید است» (کلینی ۱: ۳۲ ح ۱).

۲. و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی‌هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند، برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود. و چون آیات ما براو خوانده شود، با نخوت روی برمی‌گرداند، چنان که گویی آن را نشنیده [یا] گویی در گوش‌هایش سنگینی است پس او را به عذابی پردرد خیره [لقمان: ۶-۷].

یکی دیگر از ایشان نیز سوید بن صامت، اهل مدینه بود که برخی از داستان‌های پیامبران را از یهودیان اهل کتاب فرامی‌گرفت. او پس از بعثت پیامبر ﷺ در حال حج یا عمره وارد مکه شد و خبر نبوت پیامبر ﷺ را شنید و به دیدار ایشان آمد. پیامبر ﷺ او را به دین اسلام فراخواند. سوید گفت: «نوشته‌ای از لقمان همراه دارم». پیامبر ﷺ فرمودند: «آن را بر من عرضه کن». او نوشته را نشان پیامبر داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این کلامی نیکو است. اما آنچه نزد من است نیکوتر است؛ آن، قرآنی است که خدا بر من نازل کرده و هدایت و نور است.» (یعقوبی، ۳۰).

بعضی از این نقل‌ها، مطالبی مربوط به قبل از اسلام، نظیر داستان‌های پیامبران و امت‌های پیشین است، که طبری و ابن اسحاق نقل کرده‌اند و در انتهای اسناد آنها عبارت: «برخی از اهل دانا از پیش بیان اهل کتاب» ذکر شده است.

سپس اسلام آمد و قرآن را آید، کتابی که در نیمه‌های شب و آغاز و پایان روز خوانده می‌شد. این کتاب علاوه بر حافظانی که آن را به خاطر می‌سپردند، به نویسندگانی نیاز داشت تا آن را بنگارند از این سخنران در زمان پیامبر گرامی ﷺ نگاشته شد و برخی نیز آن را از بر کردند.

اما احادیث پیامبر ﷺ در خصوص تفسیر قرآن و اخبار شرایع و ادیان گذشته، توضیح احکام شریعت و نیز روش و سنت ایشان در زندگی و نبردهای ایشان گردآوری نشده ماند تا اینکه پیامبر ﷺ از دنیا به دیار دوست شتاف. این سخنان را تنها اصحاب آن حضرت که ایشان را دیده و کلامش را شنیده بودند، حفظ کردند و بر روی می‌کردند.

برخی از کسانی که در روزگار پیامبر ﷺ اسلام آورده بودند پس از وفات او مرتد شدند. به همین دلیل یاران پیامبر برای پیکار با ایشان برخاستند؛ به طوری که بیش از سیصد تن از ایشان در جنگ یمامه کشته شدند (طبری ۳: ۲۶۹). پس از این همه اصحاب نیاز به نوشتن سخنان پیامبر ﷺ را دریافتند.

اما میان ایشان در این موضوع اختلاف افتاد و برخی آن را روا و برخی ناروا دانستند. سرانجام به دلیل نهی خلیفه اول و دوم و سوم از کتابت حدیث، رأی کسانی که این کار را ناروا می‌دانستند برتری یافت (یوسفی غروی، من تاریخ الحدیث روایة و کتابة حتی عهد معاویة). این نهی و بد انگاری تا اوایل سده دوم هجری پای برجا بود تا اینکه مسلمانان بر روا بودنش اجماع کردند.

اما امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام نگارش حدیث را روا می‌دانست و اولین چیزی که در این خصوص نگاشت، کتاب خدا بود. او پس از خاک سپاری پیامبر ﷺ سوگند

یاد کرد که تا جمع‌آوری قرآن به انجام نرسیده، جز برای نماز ردا بردوش نگیرد. پس قرآن را به ترتیب نزول جمع‌آوری کرد و به عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، رخصت و امور الزامی و آداب و سنن قرآن اشاره کرد و همچنین اسباب رول را تذکر داد و هرچه را ممکن بود سبب اشکال شود توضیح داد.

از آن به نگارش کتابی در موضوع دیات پرداخت که در آن روزگار به الصحیفة معروف شد که ابن سعید آن را در آخر کتاب معروفش الجامع آورده و بخاری در قسمت‌هایی از کتابش الصحیفة، از جمله ابتدای «کتاب العلم» در جزء اول کتابش از آن روایت کرده است. در همان زمان بعضی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در این مسئله از ایشان پیروی کردند که ابورافع، ابوالقاسم قطنی و پسرانش علی و عبیدالله از این گروهند. عبیدالله بن ابی رافع کتابی در ذکر احوال اصحابی که همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل و صفین و نهروان حاضر بودند نگاشت. طوسیه (فهرست، رقم ۴۶۷) و این نخستین کتاب تاریخی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است.

بدین ترتیب شیعه در نگارش تاریخ نیز از سایر مسلمانان پیشی گرفت و محمد بن سائب کلبی (۱۴۶ق)، ابومخنف، لوط بن یحیی (۱۵۷ق)، هشام کلبی (۲۰۶ق) و دیگر شیعیان از منابع تاریخ اسلامی گردیدند.

کربلا

در کربلا واقعه‌ای اتفاق افتاد که تاریخ آن را جاودا کرد؛ حادثه‌ای پیرامون زندگانی امام بزرگوار، نوه رسول خدا و سرور شهیدان، اباعبدالله الحسین علیه السلام. این حادثه دردناک که در سال ۶۱ق اتفاق افتاد، به صورت نقلی بی‌غبار و برجای ماند که دهان به دهان از کسانی که در آن کارزار حاضر بودند یا شاهد حوادث قبل یا بعد از آن بودند، روایت می‌شد و همچون دیگر جنگ‌های اسلام نقل می‌گردید تا اینکه در اوایل دهه دوم هجری، ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم آزدی، سندی کوفی (۱۵۷ق) به گردآوری این مطالب از زبان راویان پرداخت و آنها را در کتابی به نام مقلب الحسین علیه السلام - چنان‌که در فهرست کتاب‌هایش آمده - به یادگار گذاشت. بدین ترتیب نخستین کتاب درباره این حادثه به تمام معنا بزرگ پا به عرصه گذاشت.

۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: (عاملی، مؤلفو الشيعة في صدر الإسلام؛ صدر، الشيعة وفنون الإسلام ۳۵۷-۴۱۴؛ صدر، تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام ۲۳۱-۲۷۵؛ امین عاملی، أعيان الشيعة، ۱: ۱۵۳-۱۵۵؛ امینی، الغدير، ۶: ۲۹۰-۲۹۷). در اینجا شیعه به معنای عام آن مراد است. و نیز رک: یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الإسلامي، مقدمه، ۱: ۳۷).

دست‌پوروده ابومخنف از میان کوفیان، هشام بن محمد بن سائب کلبی کوفی نسب‌شناس (۲۰۶ق) احادیث تاریخ اسلام را در محضر ابومخنف فرا گرفت (مسعودی ۴: ۲۴). او نوشته‌های استاد کوفی‌اش ابومخنف را براو خواند؛ سپس آنها را نوشت و برای دیگران چنین بازگفت: «روایت کرد برای من ابومخنف، لوط بن یحیی ازادی از...».

از جمله کتاب‌هایی که هشام نگاشت و بر استادش خواند و سپس آن را بازگو کرد، کتاب مقتل الحسین علیه السلام است؛ چنان‌که از فهرست کتاب‌هایش پیداست. البته او در این کتاب به نقل روایت از استادش ابومخنف بسنده نکرد و روایات دیگر استادش، عوانة بن حکم (۱۵۸ق) را نیز در آن گرد آورد.

هر دو تاریخ‌نویس در اسلام را بررسی کند، در می‌یابد که همه تاریخ‌نگاران بر سفره این دو عالم، با ویریه ابومخنف نشستند؛ چرا که او به سبب نزدیکی زمانش توانسته است رخدادها را به حقیقت نقل کند و به درستی بازگو نماید.

بسیاری از تاریخ‌نویسان فقط بختی سری از کتاب‌های او را در نوشته‌های خود منعکس کرده‌اند که نشان می‌دهد که ابومخنف او تا زمان اسامان و نزد ایشان موجود بوده است؛ مانند محمد بن عمرو قادسی (۲۰۷ق)، طبری (۳۱۰ق) ابن قتیبه (۳۲۲ق) در الإمامة و السياسة، ابن عبدربه اندلسی (۳۲۸ق) در المعتمدین، سقیفه یاد می‌کند، علی بن حسین مسعودی (۳۴۵ق) در داستان عذر آوردن شیعه بن زبیر از طرف برادرش عبدالله بن زبیر درباره تهدید بنی‌هاشم به سوزاندنشان، وقتی از بیعت سرباز زدند، شیخ مفید (۴۱۳ق) در الإرشاد در بیان مقتل امام حسین علیه السلام و در کتاب النصره فی حیات أهل البصرة، شهرستانی در الملل و النحل وقتی از فرقه نظامیه سخن به میان می‌ورد، الخطب الخوارزمی (۵۶۸ق) در مقتل الحسین علیه السلام، ابن اثیر جزیری (۶۳۰ق) در الکامل فی التاریخ سبب این جویزی (۵۸۱-۶۵۴ق) در تذکره الخواص و آخرین کسی که به حسب ظاهر بدون واسطه از کتاب ابومخنف نقل می‌کند، ابوالفداء (۷۳۲ق) در تاریخش است.

اکنون ما نمی‌دانیم کدام یک از کتاب‌های ابومخنف موجود است؛ به ویژه نسبت به مقتل او آگاه نیستیم و به نظر می‌رسد که نوشته‌های او مفقود شده‌اند و جز به واسطه احادیث متفرق در لا به لای کتاب‌های ذکر شده، پیدا نمی‌شوند.

قدیم‌ترین متنی که روایات هشام کلبی در کتابش از ابومخنف را نقل کرده است، تاریخ طبری است که او نیز نگاهشته‌ای مستقل در خصوص مقتل ندارد، بلکه آن را جزء وقایع سال ۶۰ و ۶۱ ذکر کرده است (طبری ۵: ۳۲۲-۴۷۰).

طبری این مطالب را بدون واسطه از هشام کلبی نقل نکرده است؛ بلکه گفته است: «از هشام بن محمد برای من روایت شده است...» و از شخص راوی نامی به میان نمی‌آورد. دلیل اینکه طبری هشام را درک نکرده و مستقیم از او نقل نمی‌کند، مقایسه تاریخ ولادت طبری (۲۲۴ق) با تاریخ وفات کلبی (۲۰۶ق) است. همچنین وی در ذکرو قایع جنگ خزّه به نقل از کتاب‌های هشام کلبی تصریح کرده، آنجا که گفته است: «این مطلب را این چنین در نسخه خود یافتم....» (طبری ۵: ۴۸۷). دلیل دیگر این است که طبری درباره بعضی اشخاص دو گونه رفتار کرده است و این نشان می‌دهد که او این مطالب را از خود هشام کلبی نشنیده است. همان‌که در مورد «مسلم بن مسیب» چنین اتفاق افتاده است که دو جا از او با همین نام یاد کرده است و در دو جای دیگر «سلم بن مسیب» گفته است در حالی که این دو عنوان نام یک نفر هستند. برای نمونه به خبر مختار بنگرید (طبری ۵: ۵۶۹). پس از طبری، کهرتسلی متنهایی از خود کتاب هشام کلبی نقل کرده، کتاب الإرشاد شیخ مفید (۴۱۳ق) است که دلیل از این رقایع کربلا می‌نویسد: «از جمله روایات مختصر... روایت کلبی است....» (مفید ۲: ۳۲).

پس از الإرشاد، کتاب تذکرة الخواریزمی (۵۸۱-۶۵۴ق) است که او نیز بسیاری از مطالب مربوط به امام حسین علیه السلام را از کتاب هشام کلبی نقل و بدان تصریح کرده است. وقتی به مقایسه گزارش‌های طبری، شیخ مفید و ضبط ابن جوزی می‌پردازیم، هماهنگی بسیاری بین این گزارش‌ها می‌بینیم؛ مگر در برخی موارد بسیار جزئی نسبت به بعضی از حروف یا کلمات؛ مانند آوردن «واو» به جای «فاء» یا برعکس و از این قبیل که در لابه‌لای مباحث کتاب ملاحظه خواهید کرد.

ابومخنف

در کتب تاریخ ذکری از زادروز او نیست؛ اما شیخ طوسی رحمته الله نقل کرده که کتبه پدر در طبقه راویان امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده است و سپس می‌گوید: «به نظر من این مطلب نادرست است؛ زیرا لوط بن یحیی، امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات نکرده است؛ بلکه پدرش یحیی از اصحاب ایشان است» (طوسی، الرجال رقم ۷۹۶). اما شیخ طوسی یحیی را در زمره اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نکرده و فقط پدر بزرگش مخنف بن سلیم آزادی را ذکر کرده و چنین گفته است: «پسر خاله عایشه و عرب و کوفی است» (طوسی، الرجال ۵۸ رقم ۱۲).

۱. عبارت «پسر خاله عایشه» در چاپ بحر العلوم آمده است (طوسی، الرجال، رقم ۸۰۸)؛ ولی چاپ نشر الفقه‌آبادی اشاره ندارد. محقق خوبی نیز این عبارت را آورده است (خوئی ۱۸: ۱۰۷)؛ ولی محقق تفرشی به آن اشاره‌ای نکرده است (تفرشی ۵: ۳۵۸، رقم ۵۲۰۹) (مترجم).

شیخ طوسی رحمته الله این مطلب را از کتاب گشتی نقل کرده است نه از خود او؛ زیرا گشتی از علمای قرن سوم است و شیخ طوسی در سال ۳۸۵ ق به دنیا آمده است. نام کتاب گشتی بنا به گفته ابن شهر آشوب در معالم العلماء، «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين عليهم السلام» است (ابن شهر آشوب، معالم العلماء ۱۱۸ رقم ۶۵۵). این کتاب اینک در دست نیست و آنچه از آن موجود است، تنها همان است که شیخ طوسی در سال ۴۵۶ ق - بنا بر آنچه ابن طاووس در فرج المهموم گفته است، در این کتاب برگزیده است (ابن طاووس ۱۳۰). در اختیار معرفة الرجال نیز این نقل را کشی که ابومخنف در شمار راویان امیرالمؤمنین عليه السلام می‌باشد، ذکر نشده است.

شیخ طوسی در الرجال، ابومخنف را در شمار اصحاب امام حسن عليه السلام و امام حسین عليه السلام و سپس امام صدر عليه السلام آورده و نام او را در طبقه راویان امام سجاد عليه السلام و امام باقر عليه السلام ذکر نکرده است (طوسی، الرجال، رقم ۹۴۱، ۱۰۳۳ و ۳۹۷۵).

شیخ طوسی در الفهرست نیز کلام گشتی را یاد آور شده و سپس گفته است: صحیح آن است که پدر ابومخنف از اصحاب امام عليه السلام است و خود او، ایشان را ندیده است (طوسی، الفهرست، رقم ۱۰۳۳).

سپس سند خود به کتاب‌های ابومخنف، الحارثی، هشام بن محمد بن سائب کلبی و نصر بن مزاحم منقری یاد آوری کرده است. نجاشی نیز در الرجال در مورد او گفته است:

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سالم از ابن غلبان، ابومخنف، بزرگ تاریخ‌نگاران اهل کوفه و رئیس ایشان است. روایات او مورد اعتماد است. از امام صادق عليه السلام روایت کرده است و برخی او را از راویان امام باقر عليه السلام شمرده‌اند که صحیح نیست (نجاشی، رقم ۸۷۵).

سپس کتب او را بر شمرده و از جمله به کتاب مقتل الحسین عليه السلام اشاره کرده و سند خودش به آن کتاب از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی را نیز قید کرده است.

تا اینجا از سه منبع رجالی شیعه مطالبی درباره ابومخنف گزارش کردیم، اما مطالبی درباره تاریخ ولادت و وفات او نیافته‌ایم.

۱. عجیب است که به جای «سَلِیم» گفته است «سالم»، با اینکه در میان کتاب‌های ابومخنف به کتاب اخبار آل مخنف بن سلیم اشاره کرده است. بهتر آن است که بگوییم این اشتباه از تصحیف‌های نسخه برداران است.

گزارش‌های طبری از خاندان ابومخنف

طبری در کتاب ذیل المذیل درباره اصحابی که در سال ۸۰ق از دنیا رفته‌اند می‌نویسد:

مخنف بن سلیم بن حارث... بن غامد بن اُزد...؛ مخنف [نخستین کسی بود که از این خانواده] مسلمان شد و پیامبر ﷺ را همراهی کرد. او محله اُزد را در کوفه بنا کرد. وی سه برادر داشت: یکی عبدشمس که در جنگ نخيله کشته شد و دو تن دیگر، صَقَعَب و عبدالله که در جنگ جمل کشته شدند. از نوادگان مخنف بن سلیم، ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم بود که از او [مطالب بسیاری] در خصوص جنگ‌ها در تاریخ عربی می‌شود (طبری، ذیل المذیل، ۱۱: ۷۴۵).

طبری در اخبار بصره که از غیر ابومخنف روایت کرده است نیز یادی از مخنف کرده و گفته است:

مخنف بن سلیم از دی فغانده سپاهیان گسیل شده از محله بَجِیلَه، آنمار، خُثَم و اُزد بود (طبری ۵۰۰:۱).

در این دو نقل شاهدی بر کشته شدن مخنف بن سلیم در جنگ جمل وجود ندارد؛ ولی طبری در وقایع جنگ جمل ۱۰۰:۱۰۰ دیگر از ابومخنف از عمویش محمد بن مخنف آورده است:

گروهی از بزرگان خانواده که همگی در جنگ جمل حاضر بودند، به من گفتند: «پرچم اُزدیان کوفه در دست مخنف بن سلیم بود در همان روز کشته شد و پس از او پرچم را دو برادرش صَقَعَب و عبدالله بردوش گرفتند و کشته شدند. (همان ۴: ۵۲۱).

این نقل با گزارش کشته شدن صَقَعَب و عبدالله در جنگ جمل در ذیل المذیل همسان است و شاید از تاریخ در آن کتاب آورده باشد؛ ولی از جهت کذب شدن مخنف با مطلبی مربوط به وقایع جنگ صفین که طبری از کلبی از خود ابومخنف روایت کرده، متفاوت است؛ زیرا در آنجا آمده است:

پدرم یحیی بن سعید از عمویش محمد بن مخنف نقل کرده است که گیت در جنگ صفین با پدرم مخنف بن سلیم بودم، در حالی که ۱۷ سال بیشتر نداشتم (همان ۴: ۱۴۶).

همچنین کلبی از ابومخنف روایت کرده است:

حارث بن حصیره اُزدی از بزرگان نَمرو اُزد چنین شنیده است که مخنف بن سلیم خوش نداشت کسی از قبیله اُزد به جنگ با کسی از این قبیله خوانده شود (همان ۵: ۲۶).

۱. کوفه هفت محله داشت که هر قسمت را «شعب» می‌گفتند و هر محله‌ای به قبیله‌ای واگذار شده بود و این وضعیت تا زمان حکومت زیاد بن ابیه بر کوفه که آن را به چهار محله تقسیم کرد، برقرار بود (طبری ۴: ۴۸) (مترجم).

همچنین طبری از مدائنی (۲۲۵ق) و عوانة بن حکم (۱۵۸ق) و او نیز از یکی از بزرگان قبیله فزارة چنین روایت کرده است:

معاویه، نُعمان بن بشیر انصاری را به همراه دو هزار مرد جنگی [برای غارت] فرستاد. آنها نیز به عین التمر آمدند و آنجا را غارت کردند. کارگزار امیر المؤمنین علی علیه السلام در آنجا فردی به نام مالک بن کعب ارحبی بود که سیصد مرد جنگی بیشتر نداشت. به همین سبب نامه‌ای به ایشان نوشت و کمک خواست. امیر المؤمنین علیه السلام به مخنف بن سلیم که نزدیک مالک بود نامه‌ای نوشت و از او خواست تا مالک بن کعب را یاری کند. مخنف نیز پسرش بدالرحبه را با پنجاه نفر به سوی مالک فرستاد. آنان به مالک و یارانش رسیدند... وقتی شامیان کن سواران را دیدند، گمان کردند که اینان پیش قراولان سپاهی انبوهند؛ پس عقب نشستند و بلاگشتند (همان ۵: ۱۳۳).

این گزارش‌ها گویا آشکارا بر زندگی مخنف بن سلیم بعد از جنگ جمل و حتی بعد از جنگ صفین است؛ زیرا غارت‌ها، معاویه در سال ۳۹ق و بعد از جنگ صفین در سال ۳۷ق رخ داد. بنابراین آن خبر منقول طبری دال بر گذشته شدن مخنف در جنگ جمل تنها [و بدون مؤید] باقی ماند و خود وی نیز از توضیح این مطلب غفلت کرده است؛ در حالی که خودش در ذکر وقایع سال ۸۰ق به مرگ مخنف در آن سال تصریح کرده است (طبری، ذیل المذیل ۱۱: ۵۴۷).

گزارش‌های نصر بن مزاحم منقّری از خاندان امیر مخنف

علاوه بر گزارش‌های طبری شواهدی نیز بر زنده بودن مخنف بعد از جنگ جمل و صفین در دست است. نصر بن مزاحم منقّری (۲۱۲ق) در کتاب *وقعة صفین* می‌گوید:

از یحیی بن سعید از محمد بن مخنف نقل شده است که [امیر المؤمنین] علی علیه السلام بعد از برگشت از بصره به پدرم نگاه کرد و فرمود: «ولی مخنف بن سلیم و خاندانش تخلف نکردند (منقّری ۸).

همچنین گفته است:

اساتید ما گفته‌اند: [امیر المؤمنین، علی علیه السلام] مخنف بن سلیم را به سوی اصفهان و همدان فرستاد و جریر بن عبدالله بجلی را از فرمانداری آنجا برکنار کرد (همان ۱۱).

همچنین گفته است:

آن حضرت وقتی خواست به جنگ با شامیان برود، به کارگزاران خود نامه نوشت. از آن جمله به مخنف بن سلیم نامه‌ای نوشت که آن را عبدالله بن ابی‌رافع در سال ۳۷ق به نگارش در آورد. پس مخنف دو نفر از خویشاوندانش را به جای خود گمارد و به سوی [امیر المؤمنین] علی علیه السلام رفت و در جنگ صفین شرکت کرد (همان ۱۰۴).

در جای دیگر نیز گفته است:

مخنف فرمانده قبیلهٔ اُزد، بجیله، [گروه] انصار و خزاعه بود (همان ۱۱۷).

و باز گفته است:

مخنف [امیرالمؤمنین] علی علیه السلام را در بابل همراهی می‌کرد (همان ۱۳۵).

همچنین از بزرگانی از قبیلهٔ اُزد چنین گزارش کرده است:

مخنف بن سلیم وقتی دید که اُزدیان عراق به جنگ با اُزدیان شام خوانده می‌شوند، براو سخت آمد و ناپسند دانست و در خطبه‌ای درباره زشتی این کار با ایشان سخن گفت (همان ۲۶۲).

از نقل بومخنف در عموی پدرش محمد بن مخنف که گفت: «من در جنگ صفین همراه پدرم مخنف بن سلیم بودم در حالی که هفده سال بیشتر نداشتم». این نکته قابل استفاده است که سعید [پدر بزرگ ابومخنف] کوچکتر از برادرش محمد بوده و جنگ صفین را نکرده است و به همین دلیل وقایع را از برادرش محمد نقل کرده است. همچنین [چون یک ده سال در سال ۳۷ ق بوده] این خبر بر این دلالت می‌کند که محمد متولد سال ۲۰ ق است و سعید برادرش که جد ابومخنف است نیز باید در زمانی نزدیک به او متولد شده باشد. بنابراین کسی که از اصحاب [امیرالمؤمنین] علی علیه السلام بوده، سعید، جد ابومخنف است. مخنف یا حتی پدرش یحیی. با توجه به این مطالب، اگر سعید در بیست سالگی یعنی در حدود سال ۴۰ ق ازدواج کرده و یحیی متولد شده باشد، باز هم قطعاً ابومخنف هنوز زاده نشده بود و جایی برای ذکر ابومخنف در شمار اصحاب [امیرالمؤمنین] علی علیه السلام وجود ندارد. همچنین فرض می‌کنیم یحیی نیز در بیست سالگی ازدواج کرده و ابومخنف در حدود سال ۶۰ ق به دنیا آمده باشد - که این کوتاه‌ترین مدتی است که می‌توان فرض کرد - و در بیست سالگی یعنی سال ۸۰ ق شروع به شنیدن حدیث کرده و احادیث کتاب خود را طی بیست سال به رشتهٔ تحریر درآورده و نزدیک سال ۱۰۰ ق از تألیف کتاب مقتلش فاجعه شده باشد ولی بسیار بعید است که در این زمان به روایت این احادیث پرداخته باشد؛ زیرا در این زمان هنوز نوشتن حدیث بسیار ناخوشایند، بلکه ممنوع بود؛ چه رسد به روایات تاریخی. آن هنگام حکومت هنوز همان حکومت مروانی-اموی بود و شرایط ترس و تقیه بر سبب حاکم بود.

مؤید دیگر ادعای ما اشاره‌ای است که ابومخنف درباره ورود مسلم بن عقیل به کوفه و خانهٔ مختار بن ابی‌عبید ثقفی مطرح کرده و گفته است: «این خانه‌ای است که امروزه آن را خانهٔ مسلم بن مُسَبِّب می‌خوانند» (طبری ۵: ۳۵۵).

از این عبارت چنین برداشت می‌شود که ابومخنف کتاب مقتلش را در دهه سوم قرن دوم نوشته است؛ زیرا مسلم بن مُسَدَّب در سال ۱۲۹ق کارگزار ابن عمر بر شیراز است (همان ۳۷۲:۷) و این زمان، دوران ضعف امویان و قیام عباسیان و دعوت ایشان برای خلافت فردی مورد رضایت امت از اهل بیت علیهم‌السلام و خون‌خواهی امام حسین علیه‌السلام و خاندانش بود. کسی چه می‌داند! شاید مبلغان عباسی ابومخنف را به نگارش گزارش‌های تأییدکننده قیامشان خوانده باشند و سپس وقتی به هدف خود رسیدند، ابومخنف و مقتلش را کنار داده باشند؛ چنانچه اهل بیت علیهم‌السلام را نیز ترک کردند بلکه با ایشان جنگیدند.^۱

نوشته‌های ابومخنف

نجاشی نوشتارهای او را این‌گونه برشمرده است:

کتاب المغان، کتاب سقیفه، کتاب الزده، کتاب فتوح الإسلام، کتاب فتوح العراق، کتاب فتوح خراسان، کتاب سمری، کتاب قتل عثمان، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب الحکمین، کتاب النهروان، کتاب الغارات، کتاب مقتل أمير المؤمنين علیه‌السلام، کتاب أخبار زیاد، کتاب مقتل حجر بن عدس، کتاب مقتل الحسن علیه‌السلام، کتاب مقتل الحسين علیه‌السلام، کتاب أخبار المختار، کتاب أخبار الحنفیه، کتاب أخبار الحجاج بن یوسف الثقفی، کتاب أخبار یونس بن یحیی، کتاب أخبار شیبب الخارجی، کتاب أخبار مطرف بن المغیره بن شُعْبَة، کتاب أخبار الحرث بن أسدی (ظ: الخریث بن راشد) الناجی، کتاب أخبار آل مخنف بن سلیم (نجاشی قم ۸۷۵).

سپس سند خود را تا ابومخنف از طریق شاگرد ابومخنف یعنی هشام کلبی ذکر کرده است. شیخ طوسی در الفهرست برخی از این کتاب‌ها را برشمرده و اضافه کرده است: «کتاب خطبة الزهراء نیز از او است»؛ سپس طریق خود را به این کتاب ذکر کرده است (طوسی، الفهرست رقم ۵۸۴)؛ ولی «کتاب الخطبة الزهراء» صحیح می‌باشد؛ نه «کتاب خطبة الزهراء»^۲ ندیم در الفهرست برخی از این کتاب‌ها را برشمرده است و از آن جمله به کتاب مقتل الحسين علیه‌السلام نیز اشاره دارد (ندیم ۱۴۸).

۱. خوشبختانه سال وفات ابومخنف به تصریح ذکر شده است و نیازی به بررسی ندارد. او در سال ۷۷ق از دنیا رفته است (ذهبی، تاریخ الإسلام ۹: ۵۸۱؛ کتبی ۳: ۲۲۵؛ زرکلی ۵: ۲۴۵) (مترجم).
 ۲. علت خطا بودن تعبیر «خطبة الزهراء» این است که شیخ طوسی در پایان طریق چنین گفته است: «قال: خطب أمير المؤمنين علیه‌السلام...»، این جمله به وضوح نشان می‌دهد که موضوع کتاب، خطبة أمير المؤمنين علیه‌السلام موصوف به وصف «الزهراء» بوده است. از این جهت اضافه کردن تعبیر «علیه‌السلام» به ادامه عبارت که در چاپ نشر الفقه‌آه آمده است (طوسی، الفهرست، رقم ۵۸۴) و تعبیر «کتاب الخطبة للزهراء» که در چاپ بمبئی آمده است (همان، رقم ۵۷۵) نیز اشتباه است. در این میان فقط تصحیح علامه سید عبدالعزیز طباطبایی از این خطا پیراسته است (همان رقم ۵۸۶) (مترجم).

یکی از اموری که در فهرست کتاب‌های ابومخنف جلب توجه می‌کند این است که بیشترین همت وی بر جمع‌آوری تاریخ شیعه، به خصوص وقایع کوفه بوده است و در این فهرست خبری از تاریخ امویان یا مروانیان و قیام ابومسلم خراسانی و حکومت عباسیان نیست. با اینکه او بیست و پنج سال بعد از همه این وقایع، یعنی سال ۱۵۷ق از دنیا رفته است، حتی آخرین عنوانی که در فهرست کتاب‌های او وجود دارد، کتاب أخبار حجاج بن یوسف ثقفی است که در سال ۹۵ق از دنیا رفته است. ولی طبری از ابومخنف مطالبی درباره واپسین روزهای حکومت امویان و به طور مشخص تا حوادث سال ۱۳۲ق نقل کرده است. بررسی روایات پراکنده ابومخنف در کتاب‌ها، به خصوص تاریخ طبری نشان می‌دهد که وی بسیار، از آن‌ها را از پدر عمو، یکی از پسرعموهایش یا بزرگان قبیله اُزد کوفه نقل کرده است. این مطلب به ما می‌دهد که انگیزه او از جمع‌آوری اخبار و نوشتن این کتاب‌ها، وجود گزارش‌های فراوان در خانواده اش بوده و به همین جهت است که به نقل وقایع کوفه بسنده کرده است تا جایی که بر سر آنگاه آخرین فرد به تاریخ کوفه دانسته‌اند (ندیم ۱۴۹-۱۵۰).^۱

مذهب ابومخنف و وثاقت او

دقت در گزارش‌های ابومخنف نشان می‌دهد که او هیچ‌یک از روایات بلاواسطه‌ای، حتی یک روایت، از امام زین العابدین علیه السلام (۳۸-۶۰) و امام باقر علیه السلام (۵۷-۱۱۵ق) ندارد. او با دو واسطه از امام زین العابدین علیه السلام وقایع شب عاشورا (طبری ۵: ۴۸۸) و با یک واسطه از امام باقر علیه السلام واقعه کشته شدن کودک شیرخوار را روایت کرده است (همان ۵: ۴۴۸). و تعداد انگشت‌شماری نیز روایت بی‌واسطه از امام صادق علیه السلام دارد؛ مانند حکایت شهادت امام حسین علیه السلام (همان ۵: ۴۵۳). این مطلب کلام نجاشی را ناپدید می‌کند. گفته: «گفته شده که ابومخنف از امام باقر علیه السلام روایت کرده است؛ ولی این مطلب صحیح نیست» (نجاشی رقم ۸۷۵).

ابومخنف با اینکه بعد از امام صادق (۸۳-۱۴۸ق) ده سال در زمان امام کاظم علیه السلام می‌زیسته است، از امام کاظم علیه السلام روایتی ندارد؛ به همین جهت او را از راویان و اصحاب ایشان نشمرده‌اند. این مطالب نشان می‌دهد که ابومخنف به معنای مصطلح نزد شیعیان امامی - که اهل سنت از آن به «رافضی» تعبیر می‌کنند - «شیعه» نبوده است؛ بلکه مانند اکثر اهل کوفه، شیعه به معنای محب و دوستدار اهل بیت علیهم السلام

۱. شاید همین نکته دلیل نوشتن کتاب در خصوص وقایع دوره قیام عباسیان و حکومت ایشان باشد (مترجم).

بوده^۱ و مذهب اکثریت مسلمانان در آن زمان را ترک نکرده است. مؤید این مطلب، متهم نشدن او به رافضی بودن از سوی اهل سنت است. اهل سنت بیشتر اصطلاح «تشیع» را در جایی به کار می‌برند که فرد گرایش به اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشد؛ ولی کسی را که در مذهبش بر طبق نظر اهل بیت علیهم‌السلام عمل می‌کند، «رافضی» می‌خوانند؛ نه فقط «شیعه» و این فرق میان این دو اصطلاح نزد آنان است. ذهبی درباره ابومخنف می‌گوید:

او مورخی تباه^۲ است و اطمینانی به او نیست. ابوحاتم و دیگران از او روی گردانده‌اند و بن‌سین^۳ می‌گوید: «او ثقه نیست». و ابن عدی گفته است: «شیعه‌ای تندرو^۴ و روایت‌گر گزارش‌های تاریخی ایشان است» (ذهبی، میزان الاعتدال ۳: ۴۲۰).

ملاحظه می‌شود که ذهبی او را متهم به رافضی بودن نکرده است؛ در حالی که می‌بینیم که بی‌شک ثابت شده باشد پیرو مذهب اهل بیت هستند به رافضی بودن متهم می‌کنند. بن‌سین^۳ نیز به صراحت همین را می‌گوید:

ابومخنف از سیدان و ارباب کسائی است که امامت را با انتخاب مردم صحیح می‌داند. او شیعه نیست و از ایشان به شدت رنج می‌آید (بن‌سین، زبای الحدید ۱: ۱۴۷).

سید حسن صدر در کتاب تاسیس الشيعة لعلم الإمام همین مطلب را نقل کرده و درباره آن چنین گفته است:

او را به غیر تشیع متهم نمی‌کنند و اینست. او نزد اهل علم از اهل سنت باشد با وثاقت منافاتی ندارد. بزرگان اهل سنت مثل طبری و ابن اثیر^۵ او اعتماد کرده‌اند؛ به ویژه طبری که کتاب تاریخش را از روایات ابومخنف استفاده کرده است (صدر، ۲۳۵).^۶

امام شرف‌الدین عاملی در کتاب المراجعات فصلی حاصل گشته و در آن صد راوی شیعه را که در سند روایات اهل سنت، بلکه در کتب صحیح ایشان حضور دارند، ذکر کرده و موارد روایت ابومخنف را بر شمرده است (عاملی، المراجعات، ۵۲-۱۱ المراجعة ۱۶-۱۷).

۱. تعبیر مؤلف کتاب، «شیعیاً فی الرأي والهوی» است.

۲. عبارت ذهبی در اینجا «أخباری تالیف» است. منظور از «اخباری» در اصطلاح رجالی قدیم کسی است که اخبار تاریخی را روایت می‌کند و از این جهت به «مورخ» ترجمه شده است. این اصطلاح را بن‌سین^۳ اصطلاح متأخرین اشتباه گرفت (مترجم).

۳. در تعبیر ابن عدی از «محترق» استفاده شده است. «محترق» یعنی متعصب و تندرو؛ چنان که در خصوص حارث بن حصیره در میزان الاعتدال (۱: ۴۳۲) آمده است: «هو من المحترقین» و این کلمه، آن گونه که بعضی پنداشته‌اند، «المخترق» نیست.

۴. موارد روایت طبری از ابومخنف چنان‌که در کتاب فهرس الأعلام آمده است ۴۰۰ مورد است و آخرین مورد آن در خصوص قیام محمد بن خالد در کوفه در سال ۱۳۲ق است. (طبری، ۷: ۴۱۷)

خلاصه اینکه ابومخنف بی‌تردید شیعه بوده نه امامی؛ چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید هم به آن تصریح کرده و کلام او درست است. اما اینکه برخی از اهل سنت او را شیعی خوانده‌اند، فقط از جهت محبت و گرایش وی به اهل بیت است و هیچ‌یک از علمای شیعه به شیعه بودن او تصریح نکرده‌اند. نجاشی که خبرهٔ این فن است او را «بزرگ تاریخ‌نگاران کوفه» دانسته است؛ نه بزرگ شیعیان کوفه یا بزرگ تاریخ‌نگاران شیعه. نباید از ابن‌ابی‌الحدید تعجب کرد که از یک سوابق ابومخنف را شیعه دانسته و از سوی دیگر از او در جنگ جمل شعرهایی دربارهٔ جان‌شیر [امیر المؤمنین] علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است؛ زیرا نقل چنین شعرهایی دلالت بر استناد به امامت ایشان ندارد و نشان‌دهندهٔ چیزی بیش از یک گرایش و تمایل قلبی نیست؛ چنان‌که بسیاری از اهل سنت نیز چنین شعرهایی را روایت کرده‌اند. خلاصه مطلب این است که در تمایل داشتن او به شیعه تردیدی نیست؛ اما دلیلی بر امامی بودن او نیز وجود ندارد. بهترین توصیفی که از ابومخنف شده، همان است که نجاشی در حصر او می‌گوید: «ابومخنف بزرگ تاریخ‌نگاران کوفه و رئیس ایشان است و می‌توان به روایات او اعتماد کرد». این کلام مدح‌قابل توجهی است که حُسن او را ثابت می‌کند و بهترین دلیل روایت او در کتاب‌های الوجیزة و البلغة و الحاوی و کتاب‌های دیگر حُسن شده است. (جاشی، الوجیزة ۱۴۵، رقم ۱۵۱۹؛ ماحوزی ۳۹۸؛ جزائی ۳: ۱۳۰).

هشام کلبی

نجاشی هشام کلبی را ذکر کرده و نسب او را برشمرده و سپس گفته است: آگاه به جنگ‌های عرب، مشهور به فضل و دانش و شیعی مذهب است. حدیث مشهوری از او نقل شده که گفته است: «سخت بیمار شدم و دانشم را فراموش کردم. نزد جعفر بن محمد علیه السلام رفتم و در ظرفی علم را به من نوشاند و دانشم بازگشت». امام صاحب علیه السلام او را به خود نزدیک می‌کرد و تشویق می‌نمود. او کتاب‌های بسیاری دارد (جاشی، رقم ۱۵۶). سپس کتاب‌های او را برشمرده است و طریق خود به این کتاب‌ها را ذکر کرده و کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نیز از کتب او برشمرده است که احتمالاً همه کتاب یا اکثرش همان گزارش‌های استادش ابومخنف باشد.

۱. وثاقت و صفی است مرکب از صدق و ضبط و این تعبیر به وضوح بر هر دو وصف دلالت دارد و مذهب دخالتی در وثاقت ندارد. شاهد این مطلب، توثیق برخی از راویان عامی مثل سکونی و غیث بن کلوب و غیر امامی‌ها مثل فطحیان و برخی از واقفیان است. به نظر می‌رسد روایت از جهت ابومخنف باید صحیح شمرده شود نه حُسن. (مترجم)

شیخ طوسی در اختیار معرفة الرجال از کثی نقل کرده و گفته است:
 کلبی از راویان اهل سنت است؛ ولی گرایش و محبت شدیدی [نسبت به اهل بیت علیهم السلام] داشته
 است. برخی نیز گفته‌اند: کلبی تقیه می‌کرده و از اهل سنت نبوده است (کثی رقم ۷۳۳).
 به همین جهت شیخ طوسی در کتاب الرجال و در الفهرست جز به عنوان طریق به
 کتاب‌های ابومخنف از هشام یاد نکرده است.

از کتب هشام، آنچه مربوط به شیعه است، همان کتاب‌هایی است که از استادش
 ابومخنف روایت کرده و در بقیه کتاب‌هایش چیزی که مختص به تاریخ شیعه باشد،
 نیست. بسیاری از شرح حال نویسان اهل سنت، به علم و حافظه و تشیع هشام تصریح
 کرده‌اند. ابن خلکان می‌داند:

روایات راوانی در خصوص جنگ‌های عرب نقل کرده است و آگاه‌ترین مردم به علم
 انساب بود حافظه خوبی داشت و در این مورد مشهور بود. وی در سال ۲۰۶ ق از دنیا
 رفت (ابن خلکان، ۸۲۰-۲).

طبری در تاریخ ۳۳۰ بار از راه روايت کرده است؛ ولی در کتاب ذیل المذیل نامی از او
 نبرده و فقط به پدرش اشاره کرده و گفته است:

جد او، بشر بن عمرو کلبی و پسرش، حسن بن عبید و عبدالرحمن در جنگ جمل و
 صفین همراه [امیرالمؤمنین] علی علیه السلام بودند (طبری، ذیل المذیل ۱۱: ۶۵۱).

ابن عدی گفته است:

کلبی روایات خوبی دارد و علما به کلام او در تفسیر اعتماد دارند و او به تفسیر مشهور
 است؛ بلکه کسی تفسیری طولانی و پر مطلب مانند تفسیر او ندارد. از مقاتل بن سلیمان
 نیز برتر است؛ زیرا برخی عقاید مقاتل صحیح نیست. ابن حبان، کلبی را در کتاب الثقات
 نام برده است (عسقلانی ۲: ۳۵۹).

البته ابن حنبل و دارقطنی او را تضعیف کرده‌اند (ذهبی، میزان الاعتدال ۱: ۳۰۶).

مقتل منسوب به ابومخنف

در سال‌های اخیر کتابی پیرامون مقتل امام حسین علیه السلام در دسترس افراد است که به
 ابومخنف نسبت داده می‌شود. بسیار روشن است که این کتاب نوشته ابومخنف نیست
 بلکه کسی غیر از ابومخنف این کتاب را جمع‌آوری کرده است، ولی معلوم نیست چه
 زمانی و کجا یافت شده و از چه کسی رسیده و نخستین چاپ آن چه زمانی بوده است.

۱. نگارش کتاب مثالب العرب از سوی کلبی با نظر کثی مبنی بر تقیه کردن کلبی سازگار نیست. برای
 آگاهی بیشتر به کتاب مثالب العرب ذیل عنوان «علی»، «فاطمه» و «حسنین» علیهم السلام مراجعه کنید.

امام شرف‌الدین می‌گوید:

پنهان نباشد که این کتاب که درباره مقتل امام حسین علیه السلام در دسترس و منسوب به ابومخنف است، حاوی روایات بسیاری است که ابومخنف به آنها علم نداشته است و به دروغ به او نسبت داده‌اند و دروغ‌های فراوانی به او بسته شده است و همین نشانه بزرگی و مقام او [در تاریخ‌نگاری] است (عاملی، مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام ۴۲).

محدث قمی گفته است:

ابومخنف کتاب‌های بسیاری درباره تاریخ و سیره دارد. یکی از آنها مقتل الحسين علیه السلام است. بررسان اسلامای گذشته از آن روایت کرده و به آن اعتماد داشته‌اند؛ ولی متأسفانه آن کتاب از میان رفته و نسخه‌ای از آن برجای نمانده است و مقتلی که اینک در دسترس است و در نسبت داده می‌شود نوشته او نیست و حتی نوشته هیچ یک از تاریخ‌نگاران مورد اعتماد نیست. کسی که می‌خواهد نسبت به این مطلب مطمئن شود، بین آنچه در این کتاب در آنچه طبری و دیگران از ابومخنف نقل کرده‌اند، مقایسه کند. من این نکته را در کتاب نفس المهموم در خصوص واقعه مربوط به طرمّاح بن عدی بیان کرده‌ام. والله العالم (ع. قمی، الکنی و الألقاب ۱: ۱۴۸؛ ع. قمی، نفس المهموم ۸ و ۱۹۵).

براین اساس، برای من که می‌خواستم در مورد این کتاب تحقیق کنم، جز بررسی این مقتل جعلی چاره‌ای نبود. به یقین، این کتاب بررسی‌نشده و بی‌سند جمع‌آوری کرده است؛ ولی معلوم نیست چه کسی و چه زمانی آن را جمع آورده است. آنچه به نظر من می‌رسد این است که این فرد، از متأخرین عرب است که با علم تاریخ، حدیث، رجال و حتی ادبیات عرب آشنایی نداشته است؛ زیرا از کلماتی استفاده کرده است که از استعمالات رایج و عامیانه اعراب متأخر می‌باشد.

کتاب مذکور ۱۵۰ حدیث دارد که شش حدیث آن بی‌سند است. یک حدیث از امام زین العابدین در صفحه ۴۹، حدیثی از عبدالله بن عباس در صفحه ۹۴، حدیثی از سهل بن سنان در صفحه ۸۲، چهارمی از کسی به نام عبدالله بن قسیر در صفحه ۹۶، حدیث پنجم از شخصی به نام «عمار» و روایتی بدون سند از کلینی (۳۲۹ق) در صفحه ۷۰ که در کتاب کافی یافت نمی‌شود.

بعد از حدیث ۱۰۵ از کسی به عنوان «سهل شهرزوری» روایات زیادی نقل و او را از کوفه تا شام و حتی تا برگشت به مدینه همراه اهل بیت علیهم السلام دانسته و ۳۱ حدیث مرسل از او نقل کرده است. در صفحه ۱۲۳ نیز حدیث سهل بن سعد ساعدی را به اسم سهل بن سعید شهرزوری روایت کرده است.

بقیه روایات کتاب یعنی ۱۳۸ روایت نیز از ابومخنف نقل شده است.

اشتباه‌های بزرگ مقتل منسوب به ابومخنف

کتاب مذکور اشتباه‌های بزرگی دارد که از این قرار است:

۱. خواننده در همان صفحه نخست کتاب با چنین اشتباه رسواکننده‌ای مواجه می‌شود: «ابومخنف گفت: روایت کرد برای ما ابوْمُنْدِرِ هشام از محمد بن سائب کلبی!» یعنی ابومخنف که استاد هشام بوده، از شاگرد خود، یعنی هشام روایت کرده است و هشام نیز از پدرش محمد بن سائب روایت کرده است. جای بسی تعجب است که گردآورنده کتاب تا چه حد جاهل به زندگی نامه این افراد بوده که مرتکب چنین اشتباهی شده است!

۲. در صفحه ۷ مرثیه است: «کلینی در حدیثی روایت کرده است». معلوم نیست چه کسی از کلینی (۳۲۹) روایت کرده است؛ زیرا ابومخنف در سال ۱۵۷ق در گذشته است و به علاوه، چنین روایتی نیز در کفای وجود ندارد.

۳. در صفحه ۱۱ چنین آمده است: «گفت: یزید نامه را به ولید فرستاد و امام حسین علیه السلام دهم شعبان وارد مکه شد»؛ در حالی که همه تاریخ نگاران، از جمله ابومخنف بنا به نقل طبری و شیخ مفید اتفاق سردارند که امام حسین علیه السلام در سوم شعبان وارد مکه شده است. حال چگونه می‌توان بین این دو متن تعارض معجز کرد؟

۴. در صفحه ۳۵ در ضمن مقتل مسلم بن عقیل خبری را در مورد گودالی که برای مسلم حفر شد و او در آن افتاد و دستگیر شد، ذکر کردیم که فقط او نقل نموده است و می‌گوید: «ملعونى نزد آنان آمد و گفت: من برت او دامی پهن خواهم کرد به این صورت که در راه او چاهی خواهیم کند و آن را با خاک و خاکی می‌پوشانیم و به او حمله و در برابر او عقب نشینی می‌کنیم [تا او را به دنبالمان بکشانیم و امید داریم که از این تله جان به در نبرد].»

۵. در صفحه ۳۹ نیز در قصه کشته شدن مسلم مطلبی دارد که بسیار عجیب است، نگفته است: «وقتی مسلم و هانی کشته شدند، خبری از ایشان به امام حسین علیه السلام نرسید و ایشان سخت مضطرب شد و خاندان خویش را گرد آورد... و به آنان دستور داد تا به مدینه بازگردند و آنان نیز پیشاپیش حضرت به مدینه بازگشتند. پس حضرت به زیارت بر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آن را در آغوش گرفت و سخت گریست تا اینکه خواب ایشان را در ربود.» این داستان هیچ اصل و اساسی ندارد و در هیچ کتاب و نوشته‌ای نیامده است.

۶. در صفحه ۴۸ هم درباره ورود امام حسین علیه السلام به کربلا نقلی دارد که دیگران ندارند مبنی بر اینکه حضرت برهفت اسب سوار شدند و پیاده شدند چون هیچ کدام قدم از قدم برنداشتند.

۷. همچنین در صفحه ۴۹ مطلبی نقل کرده که دیگران چنین نگفته‌اند و سخن امام سجاد علیه السلام در شب دهم محرم را در روز ورود به کربلا نقل کرده است.

۸. در صفحه ۵۲ عدد لشکریان عمر سعد را هشتاد هزار نوشته که کس دیگری به چنین عددی اشاره نکرده است.

۹. صفحه ۵۶ خطبه‌ای از زُهَیر بن قَین در روز ورود لشکریان عمر سعد به کربلا نقل کرده است که ناقل دیگری ندارد. خطبه این چنین است: «سپس رو به همراهانش کرد و گفت: ای مهاجران و انصاریان! سخنان این سگ ملعون و همراهانش شما را فریب ندهد! به راستی که، «و از شفقت پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره است. مسلماً کسانی که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران ایشان را کشتند در جهنم باقی خواهند ماند».

۱۰. فقط این کتاب است که در صفحه ۵۷ می‌گوید: «حسین علیه السلام چاهی حفر کرد؛ ولی در آن آبی نیافت».

۱۱. جز این کتاب کسی سیه شب و صبح عاشورا را سه بار نقل نکرده است. در مرتبه اول، در صفحه ۵۹ خطبه‌ای از امام حسین علیه السلام و کشته شدن عباس علیه السلام را آورده است و تنها کتابی است که گفته: «ایشان شمشیر را به دهان گرفتند» و سپس گفته است: «امام حسین علیه السلام در کنار جسد عباس علیه السلام فرو رفتند و بر سر او را بر اسب خود سوار کرد و به سوی خیمه‌ها رفت و جنازه را بر زمین گذاشت و سخت گریان گریست؛ چنان که هر کس در آنجا حاضر بود، به گریه درآمد».

سپس دوباره در صفحه ۵۹-۶۰ به داستان شب عاشورا بازگشته گفته است: «سپس امام حسین به یارانش رو کرد و گفت: ای یاران من! اینان جز مرا نمی‌خواهند پس هر وقت شب شد، در سیاهی شب از اینجا بروید». سپس می‌گوید: «امام شب را گذراند و چون صبح شد...» و دوباره در صفحه ۶۰-۶۱ به قضایای صبح عاشورا می‌پردازد و در آن خطبه دیگری از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند و پس از آن به نکته‌ای اشاره دارد که کس دیگری نگفته و آن اینکه امام حسین علیه السلام فرستاده‌ای به نام انس بن کاهل نزد عمر سعد فرستاد؛ در حالی که صحیح آن، انس بن حرث بن کاهل اسدی است.

سپس باز برای بار سوم در صفحه ۶۱-۶۲ به قضایای شب عاشورا می‌پردازد و خطبه معروف امام حسین علیه السلام در آن شب برای یاران و خاندانش را ذکر می‌کند و دوباره به مسئله آمادگی امام حسین علیه السلام و ابن سعد برای جنگ بر می‌گردد.

۱۲. این کتاب تنها منبعی است که در صفحه ۷۰ کسی به نام «ابراهیم بن الحسین» را در زمره یاران امام حسین علیه السلام آورده است.

۱۳. در صفحه ۷۲ طرّماح را جزء کسانی می‌داند که با امام حسین علیه السلام کشته شدند؛ در حالی که طبری از کلبی از ابومخنف نقل کرده است که او در کربلا نبود و با امام حسین علیه السلام کشته نشد. همین مطلب را محدث قمی در نفس المهموم (۱۹۵) گوشزد کرده است.

۱۴. در صفحه ۷۷ در داستان حرّریاحی، اشعاری را از زبان حُرّنقل کرده که مربوط به عبیدالله بن حرّجُعی صاحب قصر بنی مقاتل است و توجه نداشته که این اشعار با حال حرّریاحی تناسبی ندارد؛ چرا که در قسمتی از آن می‌گوید: «من بر جسدها و قبرهایشان ایستادم». «تقدّس و یسند» کتاب جاهل بوده است!

۱۵. در صفحه ۷۹ سه بیت شعر در سوگواری برای حُرّبه امام حسین علیه السلام نسبت داده که ممکن نیست از نام علیه السلام باشد؛ از آن جمله این بیت است:

و نَحْنُ الْمُرَادُ وَ حُسَيْنًا لَقَدْ فَازَ الذِّي نَصَرُوا حُسَيْنًا

چه آزاده‌ای است حُرّ! حسین را یاری کرد، و مسلماً آنان که حسین را یاری کردند، رستگار شدند.

۱۶. در صفحه ۸۵ سه بیت شعر از امام حسین علیه السلام در سوگ یارانش نسبت می‌دهد؛ در حالی که مسلماً این اشعار از امام حسین علیه السلام نیست بلکه اشعاری از شاعری متأخر است؛ چرا که در آن می‌گوید:

نصروا الحسين فيا لها من فتية؛ اينان حسين را يارى كردند؛ وه که آنها چه جوانمردانی بودند!

۱۷. در صفحه ۸۶-۸۷ رجزی بیش از سی بیت به امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نسبت داده است.^۲ و در صفحه ۱۰۸-۱۰۹ به عبدالله بن عَفیف اَزْدی قصیده‌ای نزدیک به سی بیت نسبت داده که آن را نزد عبیدالله بن زیاد خوانده است اما کسی دیگر این اشعار را از ابومخنف نقل نکرده است (مترجم).]

۱. طبری از ابومخنف از عبدالرحمن بن جُنْدَب روایت کرده است که عبیدالله بن حرّریاحی این اشعار را در مدائن گفته است [و ترجمه] آن شعر چنین است: امیر فریبکار پسر فریبکار می‌گوید: چرا با آن شهید پسر ناطمه نجاتییدی؟! (طبری ۵: ۴۷۰)

ملاحظه می‌شود که این گردآورنده خائن کلمات را برای تناسب با شخصیت حرّریاحی تغییر داده است و ولی باز هم مناسب او نیست!

۲. علی بن عیسی اِزْبیلی (۶۹۳ق) در کشف العُثمَة ۱۷ بیت از این شعر را از احمد بن اَعْتَم کوفی (۱۴۰ق) در کتاب الفتوح با این عنوان که: «این اشعار را وقتی فرزند کوچکش کشته شد سرود؛ سپس گودالی کند و او را دفن کرد». نقل کرده است؛ ولی این اشعار در مقتل الحسین تحریف شده برای وقتی نقل شده است که حمله‌ای سخت به دشمنان کرد و آنها را فراری داد و ۱۵۰۰ سوار از ایشان را کشت (!)؛ پس آنگاه به خیمه برگشت و این اشعار را خواند. اربلی (۲: ۲۵۰) تصریح کرده و چنین گفته است: «ابومخنف اشعاری را که با قافیه حرف نون است و با غدر القوم... این مردم پیمان شکستند... نقل نکرده و اینها اشعاری مشهورند. والله أعلم». همچنین خوارزمی (۵۶۸ق) سه بیت از این اشعار را از ابن اَعْتَم نقل کرده است (خوارزمی ۲: ۳۳).

۱۸. فقط در این مقتل در صفحه ۴۸، روز ورود امام حسین علیه السلام به کربلا چهارشنبه معین شده و درباره روز شهادت گفته است که روز دوشنبه بوده است. لازمه این مطلب آن است که ورود امام حسین علیه السلام در روز پنجم محرم باشد؛ در حالی که همه تاریخ‌نگاران، از جمله ابومخنف بنا بر نقل طبری (۵: ۴۰۹) اتفاق نظر دارند که ورود امام علیه السلام به کربلا در روز دوم محرم و روز پنج‌شنبه و شهادت ایشان روز جمعه بوده است.^۱

۱۹. از حاشیه شماره ۱۰۵ در صفحه ۱۰۲ شروع به ذکر روایات زیادی از فردی به عنوان سهل شهرزوری کرده و او را همه جا از کوفه تا شام و از آنجا تا مدینه همراه اهل بیت علیهم السلام دانسته است. در صفحه ۱۰۲-۱۰۳ اشعاری از سلیمان بن قَتَّه هاشمی^۲ را که در کنار قبر امام حسین علیه السلام در مدینه شروع می‌شود: «برخانه‌های خاندان پیامبر عبور کردم»، به سهل نسبت داده است. همچنین در صفحه ۱۲۳ قصه سهل بن سعد ساعدی در شام را به همین فرد با عنوان «سهل بن سعد شهرزوری» نسبت داده است؛ گویا این دو نفر را یکی دانسته است!

۲۰. در لابه‌لای جملات این کتاب بارها از کلماتی استفاده شده که مربوط به گویش عربی رایج در زمان ما است و شباهتی با گویش امروزی ندارد؛ مانند آنچه در صفحه ۳۵ در قصه‌کندن چاه برای مسلم که پیش از این نقل کردیم آورده است: «وَأَقْبَلْ عَلَيْهِمْ لَعِين! وَقَالَ لَهُمْ... وَنَظَّمَهَا بِالدَّغْلِ وَالتَّرَاب... وَنَهَزِمُ قَدَّامَهُ» و در صفحه ۱۳۵ گفته: «راحت أنصاره» و در صفحه ۱۲۹ آورده: «يقظانه» و در صفحه ۱۳۲ گفته: «بن حَرَش».

با توجه به آنچه گفتیم، کسی نمی‌تواند احتمال بدهد که این کتاب به قلم ابومخنف باشد.

۱. مؤید این مطلب، روایتی است که اربلی (۲: ۲۵۲) به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: «امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و جمعه به شهادت رسیدند».

۲. شیخ محمد سماوی در خصوص این فرد گفته است: این فرد جزء موالیان بنی‌اسم است مادرش، «قَتَّه» و پدرش «حبیب» نام دارند و در دمشق در سال ۱۲۶ق از دنیا رفته است. مسعودی (۳: ۴۰۴) نیز با نام «ابن قَتَّه» از کتاب انساب قریش نوشته زبیر بن بکَّار از او یاد کرده است. [چنین مطلبی در ادب‌العیین نوشته سماوی وجود ندارد. او گفته است: «قال القمي: سليمان بن قته التابعي الخراساني الشيعي؛ قيل إنه أول من رثي الحسين علیه السلام. مَرَّ بِكربلاء فنظر إلى مصارع شهداء الطَّف فبكى حتى كاد أن يموت... (سماوی ۷۶)». در این کتاب نامی از اسم مادر و پدر سلیمان وجود ندارد. سماوی این مطلب را از محدث قمی در الکئی والألقاب (۱: ۳۷۱) ذکر کرده است و در آنجا نیز نامی از پدر و مادر سلیمان نیست. اینکه نام مادرش «قته» است را ابن قتیبه در المعارف (۴۸۷ و ۵۹۸) آورده است. اما نام پدرش را در منبع معتبری نیافتیم. سلیمان بن حبیب مُحارَبی (۱۲۶ق) نیز فردی دیگر است و در بین متقدمان کسی این دو را یکی ندانسته است (مترجم).

سندهای ابومخنف

در ادامه، فهرست تفصیلی اسامی کسانی که ابومخنف به واسطه آنها قضایا را نقل کرده خواهیم آورد و در برابر اسم هر فرد که داستانی را روایت کرده است، ذکر خواهیم کرد. بدین گونه فهرستی از مطالب کتاب نیز به دست خواهد آمد.

با توجه به اختلاف کیفیت روایات راویان یا روایت ابومخنف از آنان، فهرست اسامی را به شش قسمت می‌کنیم:

۱. اسامی کسانی که خود در معرکه جنگ حضور داشته‌اند و ابومخنف بی‌واسطه از آنها روایت کرده است. اینان ۳ نفرند.

۲. اسامی کسانی که خود در معرکه جنگ حضور داشته‌اند؛ ولی ابومخنف با یک یا دو واسطه از آنها روایت کرده است که اینان ۱۵ نفرند. پس تعداد راویانی که شاهد جنگ بوده و ابومخنف از آنان نقل کرده، ۸ نفر هستند.

۳. اسامی کسانی که خروشان، حوادث قبل یا بعد از جنگ را دیده‌اند و خودشان برای ابومخنف نقل کرده‌اند. بنابراین ابومخنف این حوادث را با یک واسطه نقل کرده است. این افراد پنج نفرند.

۴. اسامی کسانی که خودشان حوادث قبل یا بعد از جنگ را دیده‌اند و ابومخنف با یک یا دو واسطه از آنها روایت کرده است و اینان ۲۲ نفرند.

۵. اسامی راویان واسطه که نه جنگ را دیده‌اند و نه حوادث قبل و بعد از جنگ را و تنها واسطه نقل ابومخنف از آنان هستند و ابومخنف با دو واسطه وقایع را شاهدان نقل کرده است. این افراد ۲۹ نفرند.

۶. اسامی راویان عادل از اصحاب ائمه و خود ائمه علیهم‌السلام که خروشان جنگ و وقایع قبل یا بعد آن را درک نکرده‌اند. این عده نیز راویان واسطه هستند. ولی روایت را با واسطه نقل نکرده‌اند یا بهتر بگوییم که نام واسطه را نبرده‌اند. اینان نیز ۱۵ نفرند.

از این جدول مشخص می‌شود که مجموع کسانی که بی‌واسطه در وقایع جنگ یا قبل و بعد آن بوده‌اند ۴۴ نفرند که مجموع ۱۱۶ حدیث کتاب را روایت کرده‌اند. ما زندگی‌نامه اینان را از کتاب‌های رجال یا با پی‌گیری روایات آنها در کتاب تاریخ طبری به دست آورده‌ایم و البته درباره برخی از آنها به هیچ مطلبی دست نیافتیم. اما فهرست تفصیلی راویان بدین شرح است:

فهرست شماره ۱

کسانی که بی‌واسطه شاهد جنگ بوده و بی‌واسطه آن را برای ابومخنف روایت کرده‌اند و این افراد سه نفرند:

۱. **ثابت بن هُبَیره:** وی ناقل داستان کشته شدن عمرو بن قَرْظَةَ بن کعب انصاری و حکایت برادرش علی است. او تنها همین روایت را نقل کرده است. روایت او که ظهور در مباشرت دارد چنین است: «ابومخنف از ثابت بن هُبَیره: «پس عمرو بن قَرْظَةَ بن کعب کشته شد...» (همان ۱: ۲۳۴).

۲. **یحیی بن هانی بن عروه مرادی مَدْحِجی:** وی راوی مقتل نافع بن هلال جَمَلی است. روایت او که در مباشرت است، چنین است: «یحیی برای من نقل کرده است... که نافع...» (همان ۱: ۲۳۵).

۳. **زُهَیر بن عبدالرحمن بن زُکَرَحْثَمَی:** او راوی کشته شدن سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع خَثَمَی است. عبارت او که صریح در مباشرت است، چنین است: «زُهَیر برای من روایت کرد... گفت: «...» (همان ۵: ۴۶) او فقط همین روایت را نقل کرده است.

فهرست شماره ۲

کسانی که شاهد جنگ بوده‌اند و ابومخنف از آنها یکی یا دو واسطه روایت کرده است. این افراد ۱۵ نفرند:

۱. **عُقَبَة بن سِمعان:** او راوی خبر ورود امام حسین علیه السلام به کربلا و نامه ابن زیاد به حرّ در این باره است که ابومخنف با یک واسطه از او نقل کرده است (همان ۵: ۴۰۷).

۲. **هانی بن ثُبَیْت حَضْرَمی سَکونی:** وی ناقل خبر ملاقات عمر سعد و امام حسین علیه السلام بین دولشکر بعد از ورود به کربلا و قبل از عاشورا است. عبارت چنین است: «ابن جناب از هانی برایم نقل کرد... او شاهد کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده است...» (همان ۵: ۴۱۰).

۳. **حمید بن مسلم اَزْدی:** گزارش‌های او عبارت‌اند از: نامه ابن زیاد به عمر سعد برای جلوگیری از دست‌رسی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب، رفتن عباس علیه السلام برای آوردن آب در شب هفتم (همان ۵: ۴۱۲)، فرستادن شمر به کربلا (همان ۵: ۴۱۴)، شروع جنگ (همان ۵: ۴۲۹)، کلام شمر قبل از شهادت امام حسین علیه السلام زمانی که وی به خیمه‌ها حمله کرد، نماز ظهر، کشته شدن حبیب بن مظاهراسدی (همان ۵: ۴۳۹)، کلام امام علیه السلام هنگام کشته شدن علی اکبر علیه السلام، بیرون آمدن زینب هنگام کشته شدن امام حسین علیه السلام، کشته شدن قاسم بن الحسن علیه السلام، کشته شدن عبدالله بن الحسین علیه السلام در دامان امام (همان

۵: (۴۴۶-۴۴۸)، حالات امام حسین علیه السلام بعد از شهادت اصحاب تا شهادت خودش (همان ۵: ۴۵۱-۴۵۲)، اختلاف لشکریان در کشتن امام سجاد علیه السلام بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، داستان عقیبة بن سیمان و آزادیش، لگدکوب کردن جسد امام حسین علیه السلام با اسبها، بردن سر امام حسین علیه السلام توسط او و خولی بن یزید اصبحی نزد ابن زیاد (همان ۵: ۴۵۵)، فرستادن عمر سعد او را نزد خانواده اش برای رساندن خبر سلامتی اش، داستان مجلس ابن زیاد و حوب زدن او بر لبان امام حسین علیه السلام و حدیثی که زید بن ارقم برای ابن زیاد از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد و جواب ابن زیاد به او، کلام زید بن ارقم درباره ابن زیاد، ورود زینب به مجلس ابن زیاد و سخنان ابن زیاد با ایشان و جواب ایشان به او، قصد ابن زیاد برای زدن حضرت زینب و کلام عمرو بن حرث، کلام ابن زیاد به امام زین العابدین علیه السلام و جواب ایشان و تاش وی برای کشتن ایشان و مانع شدن عمه امام زین العابدین علیه السلام از این کار، خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه، جواب ابن عقیف به او و کشته شدن او (همان ۵: ۴۵۶-۴۵۹).

واسطه بین ابومخنف و ابن مسلم در همه این قضایا سلیمان بن ابی راشد است. برای فردی که پیگیر داستان باشد، روشن است که ابومخنف داستان را قطعه قطعه کرده و روشن است که اخبار او از فرستاده شدن شکر به کربلا آغاز می شود و با اخبار مجلس ابن زیاد و کشته شدن ابن عقیف از دی پایت می یابد.

۴. ضحاک بن عبدالله مشرقی همدانی: او حدیث شب عاشورا و روز عاشورا و آماده شدن امام حسین علیه السلام برای جنگ و خطبه طولانی ایشان در روز عاشورا را روایت کرده است (همان ۵: ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵ و ۴۴۴).

ابومخنف از ضحاک همدانی به واسطه عبدالله بن عاصم فائسی که او نیز از بنی همدان می باشد، چنین نقل کرده است که ضحاک با امام حسین علیه السلام قریب است که بعد از کشته شدن یاران ایشان اجازه داشته باشد صحنه جنگ را ترک کند و امام حسین علیه السلام نیز این اجازه را به او دادند. به همین جهت او از میدان کارزار گریخت (همان ۵: ۴۱۸ و ۴۴۱) شیخ طوسی (الرجال، رقم ۱۱۶۳) او را از یاران امام سجاد علیه السلام برشمرده است.

۵. امام علی بن الحسین علیه السلام: ابومخنف با دو واسطه از ایشان قضایای شب عاشورا نقل کرده است: الف) حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری از ایشان؛ ب) حارث بن کلب والبی از دی کوفی و ابوضحاک بصری از ایشان (طبری ۵: ۴۲۰).

۶. عمرو حصرمی: ابومخنف با دو واسطه واقعه تدارک گردان های لشکر عمر سعد را از او روایت کرده است (همان ۵: ۴۲۲). وی فردی ناشناخته است.

۷. غلام عبدالرحمن بن عبدربه انصاری: ابومخنف خبرشوخى عبدالرحمن بن عبدربه با بُریر بن حُصَیر هَمْدانی را با واسطه عَمرو بن مُرّه جَمَلی از ابوصالح حنفی از او نقل کرده که در آخرین نقل آمده است: «پس وقتی دیدم ایشان کشته شدند، فرار کردم و آنها را واگذاشتم» (همان ۵: ۴۲۳).

۸. مسروق بن وائل حَضْرَمی: از او خبر این حوزة در ابتدای جنگ با واسطه عطاء بن سائب از عبدالجبار بن وائل حَضْرَمی چنین نقل شده است که گفت: «پیشاپیش اسب سواران مردم که به سوی حسین می‌رفتند... شاید به سر حسین دست یابم و بدین وسیله جایگاه نزد عیدالله بن زیاد برسم... پس مسروق بازگشت... و گفت: چیزی از این خاندان مردم که می‌گردد هرگز با ایشان نخواهم جنگید!» (همان ۵: ۴۲۱).

۹. کثیر بن زبید: ابومخنف خطبة زُهَیر بن قَین را به واسطه علی بن حنظلة بن اسعد بن ابراهیم از مردی از خویشان علی بن حنظله به نام «کثیر بن عبدالله شِعبی هَمْدانی» که شاهد شهادت امام حسین علیه السلام بوده، نقل کرده است (همان ۵: ۴۲۶).

۱۰. زُبَیدی: وی راوی خبر حمله دوم به راه عمر بن عبدالمطلب به امام است. او فردی از قبيلة زُبَید از یمن است که افتخارات امیری در خانواده اش به نام «عَمرو بن الحجاج زُبَیدی» را روایت کرده است (همان ۵: ۴۳۵).

۱۱. ایوب بن مِشْرَح حَیوانی: وی قضیه هَمْدانی و عبدالله بن عَمیر کلبی را روایت کرده است. او اسب حَرّ را پی کرد و خویشاوندان حَرّ بعد از آن او را به کشتن وی متهم کردند و ایوب پاسخ داد: «به خدا قسم من او را نکشتم. بلکه دیگری او را کشت و من حتی دوست ندارم قاتل او باشم!» ابوودّاک، جبر بن نَوف هَمْدانی به او گفت: «چرا به کشتن او راضی نیستی؟» ایوب گفت: «قاتلان حَرّ گمان می‌کردند اگر مردی درست‌کار است. به خدا قسم اگر گناهکار هم بود (راضی به قتلش نبودم) به خدا قسم اگر با راه زخم زدن و حضور در جنگ در پیشگاه خدا حاضر شوم، بر من گوارا تر از این است که با گناه کشتن یکی از ایشان خدا را ملاقات کنم!» ابوودّاک به او گفت: «به سینه من با گناه کشتن همه آنان با خدا روبه‌رو خواهی شد... شما همگی در خون ایشان شریکید» (همان ۵: ۴۳۷).

۱۲. عَفیف بن زُهَیر بن ابی‌اخنس: او کشته شدن بُریر بن حُصَیر هَمْدانی را روایت کرده و یکی از کسانی است که کشته شدن امام حسین علیه السلام را دیده است. او در این روایت می‌گوید: «بُریر در مسجد جامع کوفه به مردم قرآن می‌آموخت» (همان ۵: ۴۳۱).

۱. این داستان در جایگاه خود ذکر نشده و در روایت ۱۶۱ استدراک شده است (نک: طبری ۵: ۴۳۸) (مترجم).

۱۳. رَبِيعُ بْنُ تَمِيمٍ هَمْدَانِي: او کشته شدن عابس بن ابی شیب شاکری را روایت کرده و از کسانی است که در واقعه عاشورا حاضر بوده است (همان ۵: ۴۴۴).

۱۴. عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَارٍ بَارِقِي: او حالات امام حسین علیه السلام را در یورش‌هایی که به کوفیان داشت روایت کرده و از کسانی است که شاهد کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده است و برای حضورش در هنگام شهادت امام علیه السلام سرزنش شد و چنین پاسخ داد: «من حقی بر بنی‌هاشم دارم. گفتیم: آن حق چیست؟ گفت: بانیزه به حسین حمل کردم و به او رسیدم؛ ربی ضربه‌ای بر او کردم و از او فاصله گرفتم!» (همان ۵: ۴۵۱)

۱۵. قُتَيْبَةُ بْنُ مَيْمُونٍ حَنْظَلِي تَمِيمِي: او داستان بریدن سرها و اسیر گرفتن اسیران را روایت کرده است (همان ۵: ۲۵۱).

این پانزده نفر کسانی هستند که شاهد واقعه شهادت امام حسین علیه السلام بودند و ابومخنف با یک واسطه از آنان روایت کرده است.

فهرست شماره ۳

کسانی که خودشان حوادث قبل یا بعد از واقعه را برآوردیده و بدون واسطه برای ابومخنف نقل کرده‌اند که اینان چهار نفرند:

۱. ابوجَنَابِ يَحْيَى بْنِ أَبِي حَيَّةٍ وَدَاعِي كَلْبِي: ابویاریوی‌های یازان مسلم و ابن‌زیاد (همان ۵: ۳۶۹ و ۳۷۰) و فرستادن سرهای مسلم و هانی از سوی ابن‌زیاد برای یزید به همراه نامه‌ای در این زمینه (همان ۵: ۳۸۰) را روایت کرده است. به نظر می‌رسد ابوجناب این مطالب را از برادرش هانی بن ابی‌حیّه و داعی کلبی نقل کرده است زیرا کسی که ابن‌زیاد او را همراه با نامه‌اش فرستاد، او بود.

۲. جَعْفَرُ بْنُ حُدَيْفَةَ طَائِي: او نامه مسلم را قبل از شهادتش به امام حسین علیه السلام درباره بیعت کوفیان و نیز نامه محمد بن اشعث بن قیس کندی همراه با ابی‌س بن عثمان طائی به امام حسین علیه السلام در خصوص اسارت مسلم بن عقیل و کشته شدنش را روایت کرده است (همان ۵: ۳۷۵).

۳. ذَلْهَمٌ، دَخْتَرُ عَمْرُو وَهَمْسَرُ زُهَيْرِ بْنِ قَيْنٍ: او واقعه پیوستن زُهیر بن قین به امام حسین علیه السلام را روایت کرده است. عبارت طبری چنین است: «ابومخنف می‌گوید: ذَلْهَمٌ برای من بارو کرد... گفت: به زهیر گفتم: ...» (همان ۵: ۳۹۶).

۴. عُقْبَةُ بْنُ أَبِي عِيْزَانَ: او خطبه امام حسین علیه السلام در منزلگاه بیضه و خطبه ایشان در منزلگاه ذی‌حسم، سخن زهیر بن قین در جواب امام، برخی از اشعار ایشان و اشعار طرِمَاحِ بْنِ عَدِيٍّ را روایت کرده است (همان ۵: ۴۰۳).

این افراد چهار نفر بودند که بنا به ظاهر عبارت خودشان حوادث قبل و بعد واقعه کربلا را دیده و بی‌واسطه برای ابومخنف گزارش داده‌اند.

فهرست شماره ۴

بسنانی که یا خودشان حوادث قبل و بعد واقعه کربلا را دیده‌اند یا در آن زمان بوده و آنها را روایت کرده‌اند ولی ابومخنف با یک یا دو واسطه از ایشان وقایع را نقل کرده است، ۲۲ نفرند:

۱. ابومعین، بسنانی حبزری مدنی تابعی: او اشعار امام حسین علیه السلام در زمان خروج از مدینه را با یک واسطه یعنی عبدالملک بن نوفل بن مساحق بن مخزومه برای ابومخنف نقل کرده است (همان: ۵: ۴۲).

۲. عقبه بن ربیعان: او این اخبار را نقل کرده است: خروج امام حسین علیه السلام از مدینه و ملاقات ایشان با عبدالله بن مطع عدوی و ورود امام به مکه (همان: ۵: ۳۵۱)؛ سخن ابن عباس به امام حسین علیه السلام هنگام خروج ایشان و سخن ابن زبیر به ایشان در آن هنگام (همان: ۵: ۳۸۳)؛ روایت فستادگان عمر بن سعید بن عاص اشدق، والی مکه در آن زمان برای برگرداندن امام حسین علیه السلام به مکه؛ روایت ورس یمن در منزلگاه تنعیم (همان: ۵: ۳۸۵)؛ سخن علی اکبر بعد از فصره در مقاتل به پدرش امام حسین علیه السلام؛ خبر رسیدن امام و همراهانش و نیز عمر بن سعد به نینوی؛ رسیدن فرستاده ابن زیاد همراه با نامه او برای حزه؛ پیاده شدن امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد در کربلا (همان: ۵: ۴۰۷-۴۰۹) و نیز پیشنهادهایی که امام حسین علیه السلام برای عمر سعد مطرح کرد (همان: ۵: ۴۱۳).

همه این نقل‌ها تنها به واسطه حارث بن کعب والبی همدانی برای ابومخنف روایت شده است و این مطلب نشان می‌دهد ابومخنف گزارشی طولانی را بنا به وسعت تقطیع می‌کرده است.

۳. محمد بن بشر همدانی: گزارش‌های او از این قرار است: گردهمایی شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی پس از مرگ معاویه و خطبه سلیمان بن صرد و نامه شیعیان به امام حسین علیه السلام و جواب امام علیه السلام به ایشان با مسلم بن عقیل (همان: ۵: ۳۵۲-۳۵۳)؛ نامه مسلم به امام حسین علیه السلام در راه کوفه و جواب امام علیه السلام؛ رسیدن مسلم به کوفه و رفت و آمد شیعیان کوفه نزد مسلم در خانه مختار (همان: ۵: ۳۵۴-۳۵۵) و خطبه ابن زیاد بعد از کشتن هانی بن عروه (همان: ۵: ۳۶۸). همه این روایات تنها به واسطه حجاج بن علی بارقی همدانی برای ابومخنف روایت شده است.

۴. ابوودّاک، جبر بن نوف همدانی: گزارش‌های او چنین است: خطبه نَعْمَان بن بشیر انصاری، والی کوفه از طرف معاویه و یزید در کوفه؛ نامه‌های اهالی کوفه به یزید (همان ۵: ۳۵۵-۳۵۶)؛ خطبه ابن زیاد در کوفه (همان ۵: ۳۵۸-۳۵۹)؛ جابجایی مسلم به خانه هانی بن عروه و جاسوسی معقل شامی از سوی ابن زیاد؛ عیادت ابن زیاد از هانی بن عروه و پیشنهاد عمارة بن عبید سلولی در خصوص قتل ابن زیاد و ناخوشایندی هانی از این کار؛ عیادت ابن زیاد از شریک بن أعور حارثی همدانی در خانه هانی و پیشنهاد او به مسلم در مورد ترور ابن زیاد و رد پیشنهاد از سوی مسلم به دلیل ناخوشایندی هانی از این کار؛ بازداشت هانی از سوی ابن زیاد و زدن و زندانی کردن او؛ آمدن بزرگان و سواران قبیله مدحج توسط عمرو بن حجاج زبیدی در رد شدن شریح قاضی برهانی و دادن خبر سلامتی هانی به قبیله اش و بازگشت ایشان (همان ۵: ۳۶۱-۳۶۷)؛ این نقل‌ها به واسطه نُمَیر بن وَعَله همدانی از ابوودّاک برای ابومخنف روایت شد و تنها روایت اخیر به واسطه مُعلی بن کُلیب روایت شده است.
۵. ابوعثمان نهدی: او نامه امام حسین علیه السلام با اهل بصره و جانشین کردن ابن زیاد برادرش عثمان را به جای خود به فرماندهان بصره و ورود وی به کوفه را تنها با واسطه صعق بن زهیر برای ابومخنف روایت کرده است (همان ۵: ۳۵۸-۳۵۹).
۶. عبدالله بن خازم کثیری اُردی: او خبر قیام مسلم و بستن پرچم‌ها به دست او [برای سرداران قیام] را به واسطه یوسف بن یزید نقل کرده است (همان ۵: ۳۶۷-۳۶۹) و نیز خبر پیمان شکنی مردم نسبت به مسلم را به واسطه سلیمان بن ابی راشد روایت کرده است (همان ۵: ۳۷۰-۳۷۱).
۷. عباس (عیّاش) بن جَعده جدلی: او خبر قیام مسلم و بستن پرچم‌ها به دست او و برخورد ابن زیاد با قیام او را با یک واسطه، یعنی یونس بن ابی اسحاق سُبَعی همدانی برای ابومخنف نقل کرده است (همان ۵: ۳۶۹).
۸. عبدالرحمن بن ابی عُمَیر ثقفی: او پیشنهاد پذیرش امان نامه ابن زیاد و دستار را به واسطه نصر بن صالح برای ابومخنف روایت کرده است [همان ۵: ۵۷۰].
۹. زائده بن قدامه ثقفی: او خروج محمد بن اشعث برای جنگ با مسلم و دستگیری وی (همان: ۳۷۳) و نیز آب خواستن مسلم در آستانه قصر و آب دادن او (همان ۵: ۳۷۵) را نقل کرده است.
۱۰. عمارة بن عُقبه بن ابی مُعیط اموی: او خبر آب خواستن مسلم و سیراب کردن او را نقل کرده است (همان ۵: ۳۷۵). این روایت را نوه او، سعید بن مُدرک بن عمارة بن عُقبه از او برای ابومخنف نقل کرده است.

۱۱. عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی: او سخنان امام حسین علیه السلام را در هنگام خروج از مکه به واسطه صقعب بن زهیر روایت کرده است (همان ۵: ۳۸۲). عبدالله بن زبیر او را در زمان حکومت مختار به فرمانداری کوفه برگزید و مختار با رشوه و تهدید او را بازگرداند (همان ۶: ۷۱).

۱۲. عبدالله بن سلیم اسدی و مژدی بن مُشمعل اسدی: این دو فرد، روبه‌رو شدن ابن‌زبیر با امام حسین علیه السلام بین حجر الاسود و درب کعبه (همان ۵: ۳۸۴)، دیدار فرزَدَق با امام حسین علیه السلام (همان ۵: ۳۸۶) و نیز رسیدن خبر کشته شدن مسلم بن عقیل به امام حسین علیه السلام در منتهای ثعلبیه (طبری ۵: ۳۹۷-۳۹۸) را با دو واسطه، یعنی ابوجناب، یحیی بن اسمعیله و دَعْن کلبی از عدی بن حرمله اسدی برای ابومخنف نقل کرده‌اند.

۱۳. امام علی بن ابی‌طالب: ایشان نامه عبدالله بن جعفر به امام حسین علیه السلام به وسیله دو پسرش عون و محمد و نامه عمرو بن سعید اشَدَق به امام توسط برادرش یحیی و پاسخ امام را گزارش کرده‌اند و حارث بن کعب والبی واسطه است (همان ۵: ۳۸۷-۳۸۸).

۱۴. بکر بن مُصعب مُزنی: از روایت کشته شدن عبدالله بن یقطر و جریان منزلگاه زباله به واسطه ابوعلی انصاری نقل شده است (همان ۵: ۳۹۸-۳۹۹). و هر دو نفر ناشناخته‌اند.

۱۵. فردی از قبیله فزاز: او به واسطه رسیدن خبر کشته شدن زهیر بن قین به امام حسین علیه السلام را گزارش کرده است (همان ۵: ۳۹۶).

۱۶. طرمّاح بن عدی: او داستان خود را ذکر کرده که به واسطه حمیل بن مرثد غنوی نقل شده است (همان ۵: ۴۰۶).

۱۷. عامر بن شراحیل بن عبد شعیب همدانی: واقعه قصری مفرّج به واسطه مجالد بن سعید از او روایت شده است (همان ۵: ۴۰۷).

۱۸. حسان بن فائد بن بُکیر عبسی: از او نامه ابن‌سعد به ابن‌زیاد و پاسخ ابن‌زیاد روایت شده که به واسطه نضر بن صالح بن حبیب بن زهیر عبسی نقل گردیده است. نضر بن صالح چنین است: «شهادت می‌دهم که نامه عمر بن سعد برای عبیدالله بن زیاد آمد و من آنجا بودم و در آن چنین نوشته شده بود...» (همان ۵: ۴۱۱).

۱۹. ابوعماره عبسی: او سخن یحیی بن الحکم و حکایت مجلس یزید را روایت کرده که به واسطه ابوجعفر عبسی از او نقل شده است (همان ۵: ۴۶۰-۴۶۱).

۲۰. قاسم بن بُحَیث: او خبر سرها در دمشق و سخن یحیی بن حکم بن عاص، برادر مروان، همچنین سخن هند، همسر یزید و داستان چوب‌دستی یزید را نقل کرده که به واسطه ابوحمزّه ثُمّالی و عبدالله ثُمّالی ذکر شده است (همان ۵: ۴۶۵).

۲۱. ابونکود، عبدالرحمن بن عبید: از او شعرهایی از أم لقمان، دختر عقیل بن ابی طالب به واسطه سلیمان بن ابی راشد روایت شده است (همان ۵: ۴۶۶).

۲۲. فاطمه، دختر علی علیه السلام، چنان که طبری از او یاد می‌کند: از ایشان خبر مجلس یزید به واسطه حارث بن کعب والبی آزدی روایت شده است (همان ۵: ۴۶۱ و ۴۶۲). اینان ۲۲ نفری بودند که خود در حوادث حضور داشتند یا در آن زمان می‌زیستند و واقعه را روایت کرده‌اند و ابومخنف با یک یا دو واسطه از ایشان روایت کرده است.

فهرست شداد

اسناد از دو واسطه نقل [که ابومخنف از طریق آنان نقل کرده است] و اینان ۲۹ نفرند:

۱. عبدالملک بن نزل بن هُصَاحِب بن عبدالله بن مخزومه: اشعار امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه به واسطه ابوسعد، سعید بن ابی سعید مقبری، نقل شده است. (همان ۵: ۳۴۲) همچنین ابی‌سه‌نام واسطه را ذکر کند، خبر وصیت‌نامه معاویه در هنگام مرگ برای پسرش یزید و استان سخاک بن رئیس فهری رئیس پلیس معاویه و عهده‌دار دفن او و نیز اشعار یزید هنگام رسیدن نامه مرگ پدرش معاویه را روایت کرده است.

۲. ابوسعید مقبری: او خبر برخورد امام حسین علیه السلام با ابن زبیر در مکه در مسجد الحرام در حالی که مُخْرَم بود را از برخی دوستانش نقل کرده است (همان ۵: ۳۸۵).

۳. عبدالرحمن بن جُنْدَب الأزدی: او همه روایات عقبه بن سیمعان را نقل کرده است.

۴. حجاج بن علی بارقی همدانی: وی همه روایات معتمد بن بشر همدانی را نقل کرده و در کتاب تاریخ طبری روایتی از حجاج به نقل از غیره معتمد بن بشر آمده است.

۵. نمیر بن وعله همدانی یناعی: همه اخبار ابووداک، جبر بن نوف همدانی و ایوب بن مِشْرَح حیوانی و ربیع بن تمیم همدانی به واسطه نمیر روایت شده است.

۶. صَقَب بن زُهَیر آزدی: همه روایات ابوعثمان نهدی، عون بن ابی جَحْدَه بُویایی، عبدالرحمن بن شریح معافری اسکندرانی (۱۶۷ق)، عبدالرحمن بن سَیْرَت المَخْزومی و حمید بن مسلم از او روایت شد.

۷. مُعلی بن کَلِیب همدانی: روایات ابووداک، جبر بن نوف همدانی، از طریق او نقل شده که پیش از این اشاره شد.

۸. یوسف بن یزید بن بکر آزدی: او همه روایات عبدالله بن خازم آزدی و عَفِیف بن زُهَیر بن ابی الاخنس را روایت کرده است.

۱. ابن فرد - چنان‌که در تهذیب التهذیب (۶: ۱۹۳) آمده است - در اسکندریه از دنیا رفته است.

۹. یونس بن ابی اسحاق، عمرو بن عبدالله شیبعی همدانی کوفی: او روایت عباس بن جعدۀ جدلی درباره پیوستنش به قیام مسلم بن عقیل به همراه چهار هزار نفر را نقل کرده است.

۱۰. سلیمان بن ابی راشد اُزدی: از طریق او همه روایات عبدالله بن خازم بکری اُزدی، حمید مسلم اُزدی و ابوالکَنود، عبدالرحمن بن عبید روایت شده است.

۱۱. مُجَالِد بن سعید همدانی: او خبر عامر شیبعی همدانی در مورد واقعه قصر بنی مُقاتِل را روایت کرده است (همان ۵: ۴۰۷). همچنین وی روایات دیگری درباره پیمان شکنی مردم و تنها گذاشتن مسلم بن عقیل، رفتن او به خانه طوَعه، خطبه ابن زیاد، داستان بلال، پسر طویله و فرستادن شدن ابن اشعث از سوی ابن زیاد برای جنگ با مسلم ذکر کرده است (همان ۷۱۰-۳۷۳).

۱۲. قُدّامه بن سعید بن زائده بن قُمامه ثقفی: او از جدش زائده بن قُدّامه خبر حرکت محمد بن اشعث برای جنگ مسلم بن عقیل و اسارت ایشان و آب طلبیدن مسلم در ورودی قصر و آب دادن به او را روایت کرده است (همان ۵: ۳۷۳ و ۳۷۵). طبری این روایت را آورده؛ ولی به پدر یا جدّ قُدّامه بن سعید نسبت نداده است و ظاهراً این درست نیست؛ زیرا قُدّامه اتفاقات کوفه را ندیده و تنها جدّس رانده حوادث این شهر را شاهد بوده است.

۱۳. سعید بن مُدرک بن عُمارة بن عَمرو بن اموی: او از پدر بزرگش، عُمارة بن عُقبه، حکایت فرستادن غلامش قیس به خانه اش برای آوردن آب برای سیراب کردن مسلم بن عقیل در ورودی قصر پیش از بردن او نزد ابن زیاد روایت کرده است (همان ۵: ۳۷۶). عبارت چنین است: «سعید برای من گفت که عُمارة بن عُقبه...»^۱ این عبارت این است که خود سعید واقعه را دیده است؛ ولی این بسیار بعید است و به نظر می‌رسد او از پدر بزرگش عُمارة نقل کرده است. البته ما به دلیلی که در جای خود در کتاب ذکر کرده‌ایم، روایت قُدّامه بن سعید را ترجیح داده‌ایم که مطابق آن، کسی که برای مسلم بن عقیل آب آورد، عمرو بن حریث بوده؛ نه عُمارة.

۱۴. ابوجناب، یحیی بن ابی حَیْه وداعی کلبی: او همه اخبار عَدَدی بن حرمه اسدی را عبدالله بن سُلَیم اسدی و مُذری بن مُشمَعِل اسدی و نیز اخبار هانی بن ثُبَیت حَضْرَمِی نقل کرده است. وی گاهی روایت را مرسل و بدون سند ذکر می‌کند که خبر پر خوردهای یاران مسلم با ابن زیاد (همان ۵: ۳۶۹ و ۳۷۰) و فرستادن سرهای مسلم و هانی توسط ابن زیاد برای یزید و نامه او به یزید در این باره (همان ۵: ۳۸۰) از این قبیل است و به نظر می‌رسد مطابق آنچه پیش از این گفتیم، او این روایات را از برادرش هانی بن ابی حَیْه وداعی کلبی که ابن زیاد او را به همراه نامه‌اش و سر مسلم برای یزید فرستاده بود (همان ۵: ۳۸۰) روایت کرده است.

۱۵. حارث بن کعب بن فقیم والبی آزدی کوفی: او از عقبه بن سمعان و علی بن الحسین علیهما السلام و فاطمه، دختر علی علیه السلام روایت کرده است.
۱۶. اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه سُدی کوفی: وی از فردی از بنی فزار ماجرای داسان زُهیَر بن قَین را روایت کرده است.
۱۷. ابوعلی انصاری: او از بکر بن مُصعب مُزنی ماجرای کشته شدن عبدالله بن بقطرا روایت کرده است. در کتاب تاریخ طبری همین یک روایت از او آمده است و در کتاب های رجال عسکری از او نقل شده است.
۱۸. لُوذان بن ابراهیم از عمویش ماجرای ملاقات او با امام حسین علیه السلام در راه را روایت کرده است او فردی شناخته شده است.
۱۹. جمیل بن مرثد، عَموی از طَرِمَاح بن عَدی طایبی خبر مربوط به وی را نقل کرده است.
۲۰. ابو زُهیَر، سر بر بن صالح بن حبیب عَبَسی: او از حَسَن بن فائد بن بُکَیر عَبَسی، نامه ابن سعد به ابن زیاد و جوابش را از حَسَن بن فائد بن بکیر عبسی و نیز داستان حرّ را از قُتَیبه بن قیس ثَمیمی نقل کرده است.
۲۱. حارث بن حَصیره آزدی: او از عبدالله بن شَرِیک امری نهدی و علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است.
۲۲. عبدالله بن عاصم فائسی هَمَدانی: او از رَضَحاک بن عبدالله مشرقی هَمَدانی روایت کرده است.
۲۳. ابوضحاک: وی وقایع شب عاشورا را از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است.
۲۴. عمرو بن مُرّة جَمَلی: او ماجرای شوخی عبدالرحمن بن عَبدربه انصاری با بُریر بن حُصَیر را از ابوصالح حنفی از غلام عبدالربه انصاری روایت کرده است (همان ۵: ۴۲۳).
۲۵. عطاء بن سائب: وی حکایت کشته شدن ابن خوزه در جنگ را از عبدالجبار بن وائل حَضَرَمی از برادرش مسروق بن وائل حَضَرَمی، روایت کرده است (همان ۵: ۴۳۱).
۲۶. علی بن حنظله بن اسعد شِیامی هَمَدانی: او خطبه زُهیَر بن قَین را از کثیر بن ابی اسید شِعیبی هَمَدانی، روایت کرده است (همان ۵: ۴۲۶).
۲۷. حسین بن عقبه مرادی: او حمله عمرو بن حجاج زُبَیدی را از زُبَیدی، روایت کرده است [همان ۵: ۴۳۵].
۲۸. ابوحمزه، ثابت بن دینار ثَمالی: او ماجرای اُسرا در شام را از عبدالله ثَمالی از قاسم بن بُحَیث روایت کرده است (همان ۵: ۴۶۵).

۲۹. ابو جعفر عَیسی: او اشعار یحیی بن حکم را از ابو عماره عَیسی روایت کرده است [همان ۴: ۴۶۰].

این افراد ۲۹ نفری بودند که بین ابومخنف و کسانی که مستقیماً وقایع را دیده بودند، واسطه شده‌اند.

فهرست شماره ۶

این فهرست شامل ائمه علیهم‌السلام، اصحاب ایشان و تاریخ‌نگاران می‌شود و اینان ۱۵ نفرند:

۱. امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام: ایشان نامه عبدالله بن جعفر به امام حسین علیه‌السلام به وسیله دو پسرش عیون و محمد و نامه عمرو بن سعید بن عاص اشدق به وسیله برادرش یحیی بن سعید بن عاص علیه‌السلام به امام و جواب امام به عمرو در زمان خروج از مکه را نقل کرده‌اند که به واسطه حارث بن کعب علیه‌السلام و البرز آزدی از امام روایت شده است (همان ۵: ۳۸۷-۳۸۸). همچنین خبر مهلت خواست امام علیه‌السلام در شب عاشورا و خطبه ایشان برای یارانشان به واسطه حارث بن کعب علیه‌السلام و ابی آزدی علیه‌السلام از عبدالله بن شریک عامری نهدی از ایشان نقل شده است (همان ۵: ۴۱۸). اشعار امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا و گفتار حضرت زینب علیه‌السلام و جواب امام حسین علیه‌السلام نیز از ایشان به واسطه حارث بن کعب علیه‌السلام و ابی آزدی علیه‌السلام و ابوضحاک نقل گردیده است.

۲. امام محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام: از ایشان خبر کشته شدن کودک شیرخوار به واسطه عقبه بن بشیر اسدی نقل شده است (همان ۵: ۴۸۸).

۳. امام جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام: از ایشان خبر مربوط به تعداد زخم‌ها و ضربه‌هایی که به پیکر امام حسین علیه‌السلام وارد شده بود به شکل رساله روایت شده است (همان ۵: ۴۵۳).

۴ و ۵. زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام و داود بن عبیدالله بن عباس: ایشان سخنان فرزندان عقیل را روایت کرده‌اند (همان ۵: ۳۷۹) و روای از این دو نفر، عمر بن سعد علیه‌السلام و واسطی است.

۶. فاطمه، دختر علی علیه‌السلام (بنا بر آنچه طبری آورده است) از ایشان خبر مجلد یزید به واسطه حارث بن کعب علیه‌السلام و ابی آزدی علیه‌السلام روایت شده است (همان ۵: ۴۶۱-۴۶۲). پوشیده نیست که روایت‌کننده از ایشان و از امام زین العابدین علیه‌السلام یک نفر است.

۷. ابوسعید مَقْبُری: از او واقعه رو به رو شدن ابن‌زبیر با امام حسین علیه‌السلام در مسجد الحرام در حال احرام به واسطه یکی از یارانش نقل شده است.

۸. محمد بن قیس: از او خبرنامه امام حسین علیه السلام به واسطه قیس بن مُسهر صیداوی برای اهل کوفه و کشته شدنش و نامه مسلم بن عقیل به امام علیه السلام و سخن عبدالله بن مُطیع عدوی به امام و جواب ایشان به نحو مرسل (همان ۵: ۳۹۴-۳۹۶) و خبر مربوط به کشته شدن حبیب بن مُظاہر به صورت مرسل (همان ۵: ۴۴۰) نقل شده است. [احتمالاً او فرزند قیس بن مُسهر است].

۹. عبدالله بن شریک عامری نهدی: او از امام علی بن الحسین علیه السلام خبر مهلت خواستن امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، خطبه امام برای یارانش و اشعار امام حسین علیه السلام در شب عاشورا و بیان زینب علیه السلام و جواب امام به ایشان را روایت کرده است (همان ۵: ۴۱۸ و ۴۲۰) و نیز در بیان امن شمر به کربلا همراه با امان نامه برای برادران عباس علیه السلام و یورش ابن سعد به امام در عصر، مهم محرم را به نحو مرسل روایت کرده است (همان ۵: ۴۱۵ و ۴۱۶).

۱۰. ابو خالد کابلی: او «عای امام حسین علیه السلام در صبح روز عاشورا را بدون ذکر واسطه روایت کرده است (همان ۵: ۴۲۳).

۱۱. عُقبه بن بشیر اسدی: او از امام باقر علیه السلام خبر کشته شدن کودک شیرخوار را نقل کرده است (همان ۵: ۴۵۳).

۱۲. قدامة بن سعید بن زائدة بن قدامة کوفی: او از جدش زائدة بن قدامة خبر مربوط به حرکت محمد بن اشعث بن قیس کندی برای جنگ با مسلم بن عقیل و اسارت او (همان ۵: ۳۷۳) و آب طلیدن مسلم کنار درب قصر و آب دادنش (همان ۵: ۳۷۵) را روایت کرده است.

۱۳. حارث بن کعب والبی آزدی: او از عُقبه بن سیمان و از علی بن الحسین علیه السلام و از فاطمه، دختر علی علیه السلام روایت کرده است.

۱۴. حارث بن خصیره آزدی: او از عبدالله بن شریک عامری نهدی و از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است.

۱۵. ابو حمزه، ثابت بن دینار ثُمالی از موالی آزدیان: وی از عبدالله ثُمالی آزدی از ثُمس بن بُحَیت داستان اُسرا را در شام نقل کرده است (همان ۵: ۴۶۵).

اینان ۱۵ نفر از ائمه علیهم السلام و یاران ایشان بودند که نام ایشان در اسناد کتاب به چشم می خورد.

برخی نیز هستند که ابومخنف از آنها مطالبی نقل کرده؛ ولی ایشان نه شاهد وقایع بوده اند و نه تاریخ نگار؛ مانند عون بن ابی جُحیفه سُوائی کوفی (۱۱۶ق) - چنان که در تقریب

التهدیب آمده است - که از او تاریخ خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به سمت مکه و مدت درنگ ایشان در مکه و زمان خروج از مکه به واسطه صَقْعِ بن زُهَیْر نقل شده است. ما به همین مقدار از مقدمه بسنده می‌کنیم و امیدواریم که خدای عزیز ما را بر آنچه او را بخشود بی سازد موفق بدارد و توفیق خدمت‌گزاری به سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام عنایت فرماید. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

محمدهادی یوسفی غروی

WWW.Ketab.ir